فصل یازدهم: آثار موضوع محوری در حوزه کلام

مقدمه: تفکیک دوره‌های مختلف و بنیه علمی آن

[-[illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible]![illegible][1][illegible]

خواندن ِآن و کلید قرار دادنش، متفاوت است، چون کلید این گونه است که باید مفتاح را بکار ببرند تا باب مفتوح بشود.

- [illegible] در [illegible] در [illegible] در [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] در در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]!

زمانه شیخ مفید؛ زمانه علامه مجلسی

احسنت «متوجه نشد» مال این است، شیخ مفید علی أی حال کسی بودند که از مادر متولد شدند و در فضای درس خواندند و اساتیدی داشتند، بنیه علمی معلومات آن عصر را میدانستند؛ یعنی شیخ مفید غیر از این که معلومات عمومی همه علوم عصر را میدانستند در آن قله این ها هم بودند. اما بنیه معلومات عمومی زمان مجلسی با ایشان یک جور نبود.

مرحوم مجلسی میگویند که بحار من خیلی قیمت دارد برای آن هایی که طالبش هستند، چرا؟ نمیدانم کجا فرمودند! فرمودند که بنده دوازده سال بود که تمام علوم عصر را میدانستم هیئت، طب، ریاضیات ـ شوخی نیست ـ لذا میگوید که من اگر یک محدّث هستم، محدّثی هستم که تمام معلومات عمومی و کتب مختلف همه را میدانم. من آمدم روایات را تبویب کردم و حرف زدم لذا از کتاب من بهره‌ای میبری که از موضع معلومات عمومی وسیع آمدم [و نگاشته ام][2].

حالا این را تحقیق کنید: در هیچ کتاب روایی قبل از بحار، کتاب السماء و العالم به چنین نامی نمیبینید.[3] البته من نمیدانم و تفحص نکردم؛ یعنی یکی از خصوصیات کتاب بحار یک کتابی است که در تبویب روایات بنام کتاب السماء و العالم! آیا شما چنین کتابی در بین

مصنّفین قبل از بحار دیدید؟ من ندیدم. پس بنیه علمی کلاسیک، به شیخ مفید اجازه نمیداد که اصلاً بشود بعضی از روایات را جمع کند. یکی مسئله «لازمان» است. وقتی کسی در نُقل مجالس اصلاً نشنیده و مطرح نیست و فضا فضای بحثهای کلامی است که اجازه نمیدهد به ورود به این بحث ها[4].]

الف) آثار موضوع محوری

[موضوع محوری، خیلی فایده دارد[5]:]

۱. یافتن کلید مباحث

[یکی از فواید موضوعمحوری، پیدا کردن کلیدهاست در پیشرفت یک موضوع. ؛ الآن در فضای بحث شیعه و سنی مثلاً، فضای بحث و منابع اولیه یک بُرد و دامنهای دارد، اگر نبوغ داشته باشیم و خودمان را بکشیم از این بُرد بیشتر نمیشود. اما سی سال دیگر وقتی در همین فضا زحمات محقّقین ِاین سی سال روی هم قرار میگیرد، بنیه معلومات عمومی محاورات و منابعش در دست ماست؛ یعنی همان کلیدها بود، اما ما نمیتوانستیم الآن استفاده کنیم.

چرا؟ چون سر هر جایی در هر مناسبتی یک کسی، یک ذهنی مطلبی برمیدارد و میگوید أحسنت! خوشحال میشوند؛ مثلاً میبینید که صد تا عالم کار کرده بودند، اما در یک سمینار یک محقّق میگوید که این آیه دلالت بر این دارد و همه هم میگویند که أحسنت! نمی شود بگویند که دیگران هم که بودند و نبوغ داشتند! این منافاتی ندارد. استفاده کردن ِموضوعی و پیشرفت موضوع محوری در یک فضا برای این که از یک چیزهای کلیدی استفاده کنند این مجال را باقی میگذارد و روند تکامل علوم هم همین است. [6]]

۲. تکمیل فضای تحقیق شخصی

[یک جوان سنی الآن در فضای آزاد میبیند که شصت درصد شد[7]. برای این شصت درصد در طول عمر خودش،مدام شواهد پیدا میشود. وقتی پنجاه سالش میشود، برای شخص او صد درصد میشود.

۳. تکمیل فضای تحقیق

اما باز فضای بحث هنوز مُکفی برای هفتاد درصد و این ها نیست، ولی وقتی بحث تحقیقی جلو میرود مدام محققین دارند کار میکنند و این فضای موضوعمحوری در ده سال بعد این درصدها بالا و پایین میشود؛ یعنی گاهی میبینید که سی سال بعد، این شصت درصد میشود نود درصد و این خیلی خوب است.

۴. فروریختن فرهنگ هزارساله مخالفین

موضوعمحوری، چیز مهمی است و من مطمئن هستم اگر در اولین قدم که این بخواهد پا بگیرد، آن علمای بفهم آنها با او مقابله میکنند، چون میدانند تمام فرهنگ سازی هزار ساله آن ها مثل کی چیزی که لرزه بیافتد و به یکجا فرو بریزد میشود. اگر این باب بشود، چون هزار سال فرهنگ سازی شده است ، همه اش خراب میشود. به محض این که این حرفها را بشنوند، بهشدت با آن مقابله میکنند. ما هم باید کاری نکنیم که خیلی زرق و برق پیدا کند. ما باید کار علمی روی این ها انجام بدهیم و موضوعمحوری را مبادیاش را مدوّن کنیم و کارهایی که دیگران کردند مسلمان و غیر مسلمان، فکر بشر و فکری که فطرت ذهن انسانهاست که وقتی به فضای تحقیق وارد میشود، خروجی کار او درصد باشد نه وقوع و لاوقوع! این فضا فضای بسیار خوبی است که وقتی در محاورات بحثهایی که الآن ما در آن درگیر هستیم حاکم شد، روز به روز در صد سال بعد از زمین تا آسمان عوض شده است.

۵. موضوع محوری و پدیده استبصار

کتاب دکتر عصام العماد؛ «تجربتی...»

کتاب «تجربتی مع الامام محمد بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف[8]» به حمل شایع یکی از مصادیق موضوع محوری است. ایشان میگوید چطور شد که من نجات پیدا کردم؟ رشته او هم رشته حدیث بود و سلفهای هم بوده که الآن پدر و عموی‌ش همه از سلفیهای مهم یمن هستند [9]. میگوید: مهمترین مدرسه سلفی را پدر من در آنجا برقرار کرده و ساخته است[10].

بیان رویکرد سلفیون در مواجهه با روایات

ایشان میگوید که من سلفی بودم و کاملاً یادم است که در برخورد با مسئله مهدویت ،آن فکری که این تیمیه و ... در ذهن من گذاشتند، چگونه بود[11]! آن گاه میگوید که دو چیز مرا نجات داد:

۱. رویکرد جزءنگری

میگوید: در فضای وهابی و سلفیگری وقتی به سراغ روایات میروند، اینها را عناصر منفرد و تک تک و جزئی میبینند. این روایت است و این هم سندش است و سندش ضعیف است، آن را کنار بگذار! آن روایت کذاست و این هم مفادش است، یک مفادی را برای آن توجیه میکنند و آن را کنار میگذارند[12]!

رویکرد کل نگری؛ موضوع محوری

ایشان میگوید: این طور نیست، ما باید کلّ روایات را باهمدیگر بسنجیم و با قضایای تاریخی تطابق و توافق بدهیم که دقیقاً من عرض میکنم موضوعمحوری است؛ یعنی یک موضوع را که بعد

حتی اگر نرم‌افزارهایش هم برنامه‌نویسی‌اش بشود به دست هر کسی بدهند به راحتی مدیریت می‌کند و می‌گوید یک موضوع را باز کن، من برای شما می‌گویم که چطور از مثلاً صد تا روایت، این موضوع را ببینی که شصت درصد درست است یا سی درصد! به راحتی می‌تواند جلو برود و بعد هم کامل می‌شود.

الآن ایشان اولاً می‌گوید که «**لست أبتغی أن أنتقص من قدر الالبانی و العمرانی، بن باز و القفاری**» می‌گوید: نمی‌خواهم بگویم این‌ها که دارند و آن‌ها را تنقیص کنم، ولی می‌خواهم بگویم که دید آن‌ها دیدی است که آن‌ها را نمی‌رساند. جزئی جزئی می‌بینند و درج می‌زنند. بعد می‌گوید: اگر آن‌ها از این جزئی‌بینی در بیایند- البته ایشان موضوع‌محوری را مطرح نمی‌کند[13]- مسئله حل می‌شود[14].

۲. توهّم «توطئه شیعیان» در مسئله مهدویت

این یکی بود که می‌گوید جدا جدا می‌بینند، و یکی دیگر می‌گوید که: می‌گویند یک تبانی در کار این‌هاست، تبانی شیعه! که می‌گویند: علمای شیعه و محدّثین شیعه باهمدیگر دروغی را درست کردند و مدام به همدیگر گفته‌اند که مبادا بگذاری این دروغ کشف شود! مؤامره و آمر کردند و دروغ گفتند و نوعی تبانی دارند بر این‌که کسی به دنیا آمده و امام دوازدهم است! اصلاً روایات حضرت پیامبر خدا به حرفی که اثنا‌عشریه می‌زنند چه ربطی دارد؟ این طور می‌گویند. تا یک حرف معمّم ای غیر معمّمی را هم که کتابش شیعی باشد می‌بینیم، می‌گویند او هم از کسانی است که باهمدیگر ساخت و پاخت کردند که دروغ‌های خودشان را جا بیاندازند[15].

موضوع محوری؛ نفی این اتهام

تنها چیزی که می‌تواند این همین دروغ‌پردازی را از بین ببرد، چیست؟ تواتر چگونه است؟ می‌گویید: «**یمتنع تواطئهم علی الکذب**» نمی‌توانند تبانی کنند، چطور ساخت و پاخت کنند؟ موضوع‌محوری یعنی همین که شما یک موضوع را محور قرار می‌دهید، بعد شروع می‌کنید. این موضوعی که شما می‌گویید: ساخت و پاخت کردند، شاهدش در صحیح بخاری است، در صحیح مسلم است و صدها روایت وجود دارد! وقتی هر روایت را جدا جدا می‌بینند می‌گویند آنجا که گفتیم روایتی را و سندش هم صحیح است مقصود آن است و فارغ شدیم، حال آن که همه روایات را باید حاضر کنیم [16].

لذا این دو تا فضا که شد، تبانی و تواطؤ کنار می‌رود و جوان سنّی اصلاً وحشت نمی‌کند. مدام بگویی که این شیعه‌ها با همدیگر ساخت و پاخت کردند که بر سر ما کلاه بگذارند و دروغ بگویند! اصلاً ائمه آن‌ها که ادعای امامت نداشتند! نمی دانم با چه تعبیری بگویم که این شیعه‌نماهایی که به مراتب از خیلی از این سنّی‌ها بدتر هستند مثلاً در کتاب‌هایی که می‌بینید که می‌گوید: محدّثین قرن سوم به بعد معجزه کردند در این که این‌ها چیزهایی را به همدیگر بافتند نعوذبالله و درست کنند و این را بگویند اعتقاد شیعه است[17]!

غیر از این که این حرف دروغ است، ملعنت آشکار در آن است؛ یعنی کسانی را که آدم مراجعه می‌کند، می‌بیند که اصلاً اهل دغل نبودند. بیایند صدها سند را درست کنند و برای صدها جلوه بدهند که بله، ما اگر در بِ‌خانه پسر امام عسکری(سلام الله علیه) هستیم یک دروغی است که خودمان بافتیم! اصلاً اهل این‌ها نبودند، اول قدم خودشان بودند و آدم می‌فهمد و لمس می‌کند. خودشان

بودن یعنی چه؟ یعنی اول قدم خودشان میخواستند حق را بفهمند و خودشان دنبال این بودند که حجّت خدا را کشف کنند و معتقد به او شوند و واقع را بفهمند. ما این عبارت را به این طور افرادی نسبت بدهیم، که معجزه کردند یعنی در دروغگویی معجزه کردند!

اینها واضحاتی است که هر منصفی میفهمد، اما وقتی ما این کار را نکردیم و وقتی مبنای اینها مدوّن و روشن نشده، این حرفها را میزنند. موضوع محوری این است که برای منصفین روشن میشود که آیا مثلاً پنجاه تا محدّث شیعه این طوری معجزه کردند؟ و یک چیزهای دروغی را باهمدیگر فرهنگ سازی کردند برای شیعیان؟! اصل این مطلب که بله، یک جایی میشود و محال نیست، بحث تحقیقی یعنی همین؛ اما صحبت بر سر این است که ما میخواهیم ببینیم که واقع چیست؟ این کار شده ای نشده؟ ساخت و پاخت کردند ای نکردند؟ تبانی کردند ای نه؟ راهش این است.

تشیع دکتر عصام؛ محصول موضوع محوری

من دیدم همان مطالبی که گفته بودیم، همان مطالب به حمل شایع یک نفر[18] را نجات داد، ـ یعنی از فضای سندمحوری و جزئینگری آمده در فضای موضوعمحوری و خدا او را نجات داد. اگر این طور کلاسیک و فنّی شود و کاری که ایشان اسمی از آن نمیبرد، ولی عملاً دارد میگوید که این مرا نجات داد، اگر این دقیق پیاده شود، صد تا، صد تا، کسانی هستند که نجات پیدا میکنند. افراد زیادی هستند که این زمینه را ندارند، وقتی آن فضا راسخ شود، برای بسیاری از آنها واضح میشود و دو دو تا چهارتا میگردد.

و لذا الآن این کتاب به حمل شایع، کتاب ِ کسی است که از جزئینگری به نظامنگری و باهمنگری و به موضوعمحوری آمده و نجات پیدا کرده است و یک کتاب هم به این خوبی نوشته که حالا اگر کسی موفق بشود و ترجمهاش را انجام بدهد برای دیگران خیلی نافع است.منظور من خود کتاب نیست، منظور ما آن روش اوست.

ج) آفات احتمالی

موضوع محوری؛ ابزاری در دست مخالفین؟

- [19]

آینده موضوع محوری: ابزار در مسیر حق

خوبی مقطعی است؛ یعنی هر کاری که یک گذری دارد در این گذر، عدهای زیر چرخ و دنده کار علمی میروند. چقدر از کسانی که زمینه ایمان داشتند اما در زمان رنسانس و پیشرفت علوم قرن بیستم، بر سر حرفهای پوچ و بیخودی از اعتقاد به خدا دست برمیداشتند! آینده پیشرفت علم چگونه بود؟ آیا لَه تدین بود یا علیه تدین بود؟ قَسم میخوریم که له ِتدین بود و هست و خواهد بود. اما اول که این شروع میکند، عدهای منحرف میشوند. این ها گیر نیست و لذا عرض من این است

که ما چکار کنیم که این افت و خیزها به حداقل برسد؟ چه کار کنیم که این اثرات منفی که شما می‌فرمایید نباشد؟ انسان روی این ها کار بکند و فکر بکند، حتماً «**لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**[20]»، خدای متعال راهنمایی می‌کند. [21] [22]]

---

[1] سؤال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[2] أما بعد فيقول الفقير إلى رحمة ربه الغافر ابن المنتقل إلى رياض القدس محمد تقي طيب الله رمسه محمد باقر عفا الله عن جرائمهما و حشرهما مع أئمتهما اعلموا يا معاشر الطالبين للحق و اليقين المتمسكين بعروة اتباع أهل بيت سيد المرسلين صلوات الله عليهم أجمعين إني **كنت في عنفوان شبابي حريصا على طلب العلوم بأنواعها** موليا باجتناء فنون المعالي من أفنانها فبفضل الله سبحانه وردت حياضها و أتيت رياضها و عثرت على صحاحها و مراضها حتى ملأت كمي من أنوار ثمارها و احتوى جيبي على أصناف خيارها و شربت من كل منهل جرعة روية و أخذت من كل بيدر حفنة مغنية فنظرت إلى ثمرات تلك العلوم و غاياتها و تفكرت في أغراض المحصلين و ما يحثهم على البلوغ إلى نهاياتها و تأملت فيما ينفع منها في المعاد و تبصرت فيما يوصل منها إلى الرشاد فأيقنت بفضله و إلهامه تعالى إن زلال العلم لا ينقطع إذا أخذ من عين صافية نبعت عن ينابيع الوحي و الإلهام و إن الحكمة لا تنجع إذا لم تؤخذ من نواميس الدين و معاقل الأنام.(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج1 ؛ ص2)

در زمینه تحصیلات مختلف ایشان:

۱.تصریح به جامعیت معقول و منقول در کلام استاد ایشان فیض کاشانی رهم:

صورة ما كتبه لنا من الإجازة المولى الجليل العالم العارف الرباني مولانا محمد محسن القاشاني ره و هي بخطه الشريف

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى أما بعد فقد استجازني الأخ الأعز الأمجد الفاضل الأسعد المترشح في عنفوان الشباب لإحراز قصب السبق في السداد و الصلاح الشاهد سماته بأهليته لنيل الفوز و الفلاح مولانا محمد باقر ابن الحاوي للكمالات العلمية و العملية **الجامع بين العلوم العقلية و النقلية** مولانا محمد تقي أدام الله بقائهما (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج107، ص: 124)

۲. شاگردی علوم عقلیه نزد حاج آقا حسین خوانساری رحمه‌الله :صاحب ریاض العلماء که از شاگردان و معاصرین ایشان است می‌فرماید در زمینه علوم نقلی نزد والد خود و در علوم عقلی نزد حاج آقا حسین خوانساری شاگردی کرده است: أقول: قرأ العقليات على المولى الاستاد آقا حسين و النقليات على والده(ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج5، ص: 40)

۳. جامع ریاضی و معقول و منقول:تنکابنی رحمه‌الله نیز در قصص العلماء می‌فرماید: «و عجب از حاجی ملا احمد نراقی است که در کتب خود تعبیری از آن جناب به محدث مجلسی نموده است و این عبارت در نظر این حقیر بسیار ناپسند آمد چه محدث عرفاً آنرا می گویند که حدیث داند باشد و حدیث روایت کند و این مرتبه نیست بلکه رواة أئمه اخبار را محدث می‌نامند بلکه آخوند مزبور علامه است چه علامه مصطلح است در این که **جامع علم منقول و معقول** باشد و او نیز چنین بوده چنان که از بعضی از فضلاء تلامذة آخوند ملا علی نوری شنیدم که او می‌گفت که آخوند ملا علی گفتند که هر که بخواهد بر فضیلت آخوند ملا محمد باقر اطلاع یابد که

در کتاب سماء والعالم بحار باب حدوث عالم را مطالعه کند الحاصل **آن جناب در معقول و منقول و ریاضی و غیر آنها صاحب فن بوده** چنان که در کتاب بحار در مطالب عقلیه، شبهات و ادله و اقوال و ردود حکما را ذکر می کند و بعد همه را در کرده و مسئله را با مضامین اخبار ائمه اطهار علیهم السلام منطبق می سازد مگر این که مذهب حکماء موافق با اخبار باشد بلکه آن جناب بحر ذاخر و سحاب ماطر و خزانه علوم بوده به نحوی که مسئله ای را که عنوان می کند کانه خزانه علم در اطراف او چیده و از هر جا به سهولت دستی می اندازد و از آن در آن مسئله مصروف می سازد و محض این که شاید اصول و فروع حاجی ملا احمد نراقی بیش از آخوند ملا محمد باقر باشد موجب آن نمی شود که اسم علامه را از آن بزرگوار مسلوب سازد چه جامعیت آخوند ملا محمد باقر بالنسبه به حاجی ملا احمد مانند بحر به نهر و دریا به قطره است علاوه علم اصول قبل از مؤسس به بهانی به این نحو مفصل و با تحقیق و تدقیق نبوده(قصص العلماء، ص ۲۰۴-۲۰۵)

[3] علامه مجلسی رحمه‌الله خود در مقدمه می‌فرمایند از طرائف کتاب بحارالانوار این است که برخی از ابواب و کتب آن در هیچیک از تألیفات سابقین به چشم نمی خورد مانند کتاب عدل و معاد و کتاب السماء و العالم:

و من الفوائد الطريفة لكتابنا اشتماله على كتب و أبواب كثيرة الفوائد جمة العوائد أهملها مؤلفو أصحابنا رضوان الله عليهم فلم يفردوا لها كتابا و لا بابا ككتاب العدل و المعاد و ضبط تواريخ الأنبياء و الأئمة ع و **كتاب السماء و العالم** المشتمل على أحوال العناصر و المواليد و غيرها مما لا يخفى على الناظر فيه.

فيا معشر إخوان الدين المدعين لولاء أئمة المؤمنين أقبلوا نحو مأدبتي هذه مسرعين و خذوها بأيدي الإذعان و اليقين فتمسكوا بها واثقين إن كنتم فيما تدعون صادقين و لا تكونوا من الذين يقولون بأفواههم ما ليس في قلوبهم و يترشح من فحاوي كلامهم مطاوي جنوبهم و لا من الذين أشربوا في قلوبهم حب البدع و الأهواء بجهلهم و ضلالهم و زيغوا مرتجة المدل الحقة بما زخرفته منكرو الشرائع بمموهات أقوالهم.(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج1 ؛ ص5)

اصل عنوان «السماء و العالم» به ارسطو و تألیف او در زمینه طبیعیات آن دوران برمی‌گردد. حکمایی مانند فارابی و ابن رشد به شرح و تلخیص این کتاب مبادرت ورزیده اند. ابن رشددر کتابی با همین عنوان به شرح و تلخیص نظریّات ارسطو پرداخته است:« رسالة السماء و العالم و رسالة الكون و الفساد، مجموعه دو رساله از رسایل ابن رشد می‌باشد که در آنها، به شرح و تلخیص رأی و نظریات ارسطو، پرداخته و توسط رفیق العجم و جیرار جامی، تحقیق و عرضه شده است.

«الكون و الفساد» ارسطو، از گروه رساله‌های مربوط به طبیعت و کتابی است درباره وجود. این رساله، مکمل دو کتاب اول رساله در آسمان است. رساله در آسمان، شامل چهار کتاب می‌باشد که کتابهای اول و دوم، جواهر محسوس ابدی را بررسی می‌کنند و عنصر آنها اثیر است. آسمان اول، ستارگان افلاک سیاره‌یی و سیارات در مجموع آسمان به معنای اخص را شکل می‌دهند و همگی اجسام محسوس ابدی هستند و عنصر آنها نیز اثیر است که جسمی مرکب از ماده و صورت است. در کتاب دوم، ارسطو نظام نجومی خود را که تا حدی نزدیک به نظام نجومی اودوکسوس و نظام نجومی کالیپوس است، شرح می‌دهد. موضوع کتابهای سوم و چهارم، جهان تحت القمر است. ارسطو در این دو کتاب، به بررسی اجسام تحت القمر و خصوصیات اساسی این اجسام، از قبیل کون، فساد، استحاله، نمو، ذبول، ممامسه، فعل و انفعال، پرداخته است و ابن رشد، این کتاب را تلخیص نموده و تحت عنوان «رسالة الكون و الفساد»، در اختیار خوانندگان قرار داده است. این تلخیص، از جمله شرحهای متوسط ابن رشد، شمرده می‌شود و از آنجا که در مقالهای جداگانه، معرفی و گزارش شده است، در این نوشتار به همین اندازه از معرفی آن بسنده شده و فقط به معرفی «رسالة السماء و العالم» پرداخته می‌شود.

در ابتدای کتاب، مقدمه‌ای از محققین افزوده شده که در آن، به معرفی اجمالی آثار ابن رشد و طریقه تلخیص آثار ارسطو توسط وی، پرداخته شده است. همچنین در ابتدای هر دو رساله، غرض و هدفی که نویسنده در کتاب، به دنبال آن بوده، معرفی شده است.

نویسنده در این دو رساله، به بررسی مسائل ماده و طبیعت و حرکت آن، پرداخته است. ابن رشد در رساله «السماء و العالم»، به بحث پیرامون اجسام بسیط اولی که اجزای تشکیل‌دهنده عالم می‌باشند، پرداخته و سپس، ملحقات این اجسام از قبیل اعراض و لواحق و اصناف حرکت را بررسی نموده است؛ اما در «رسالة الکون و الفساد»، هدف وی بیان تغییر در اجسام و کیفیت ظهور نمو، اضمحلال و استحاله در آن‌ها می‌باشد، ولذا در این رساله، به مسائل مربوط به جوهر، عرض، تکاثف و تخلخل، مواضع ثبات و حرکت و اسطقسات اجسام بسیط و مرکب پرداخته است..

«رسالة السماء و العالم»، تحریری است عربی از کار ارسطو درباره آسمان و جهان در چهار مقاله زیر: مقاله نخست، در بیان طبیعت اجسام بسیط و مرکب و آنچه از این تقسیم نتیجه می‌شود؛ از قبیل انواع دارای ابعاد همچون، مانند متصل و منفصل، جایگیری و زمانمند و سپس توابع آن از قبیل انواع حرکت، می‌باشد. ابن رشد در این مقاله، به بررسی طبیعت جرم مستدیر و ارتباط آن با اجسام بسیط و نیز بررسی نظریه تناهی اجسام و اجرام، پرداخته است. در این مقاله از مسئله ازلیت عالم و ازلیت حرکت، نیز سخن به میان آمده است..

در مقاله دوم، به موضوع اعراض و خواصی که برای جرم و اجزای آن، یعنی برای کواکب وجود دارد، به‌علاوه مباحث مربوطه و تبعی، از قبیل مسائل طبیعت اجسام و جهات آن‌ها و تفاوت بین آن و حرکت در حیوان، پرداخته شده است. ابن رشد، اشکال داری‌هوا و کروی را از میان آنچه می‌تواند عارض طبیعت اجرام و حرکت آن‌ها و حرکت شمس و... شود، اکمل اشکال می‌داند

در مقاله سوم، نظریات نادرست و ناسازگار پیرامون اجسام مطرح و به نقد کشیده شده است و در مقاله چهارم، پیرامون صور اجسام بسیط و حرکات آن‌ها و تمیزی آن از سایر حرکات و مسائل مربوط به آن، مانند مبادی تقدم و استعداد در تکون اجسام و خفت و ثقل در آن‌ها و مطالب مربوطه دیگر، همچون آراء و نظریات قدما و نقد آن‌ها، بحث شده است»(رسالة السماء و العالم و رسالة الکون و الفساد)

نکته بدیع در رفتار جناب علامه مجلسی استفاده از این عنوان در فضای روایات است:« کتاب «السماء و العالم»، مجلد ۱۴ بحارالانوار از میان ۲۵ مجلد بحار است و مجلسی خود در پایان این مجلد اشاره دارد که تألیف آن در اواسط جمادی‌الثانی ۱۱۰۴ ق (یعنی حدود ۶ سال قبل از وفات مجلسی) در حالی که وی با اشتغالات فکری اجتماعی بسیاری همراه بوده است، پایان پذیرفته است. این مجلد براساس تاریخ‌های موجود در پایان مجلدات، آخرین مجلدی است که تألیف آن پایان یافته است (البته برای ۱۴ مجلد تاریخ اتمام ثبت شده است).

براساس آنچه بنده در حین تألیف کتاب «رویکردهای علامه مجلسی در اعتبارسنجی روایات بحار الانوار» بدان دست یافتم، کتاب «السماء و العالم» بحار از جهت کمیت دارای ۲۰۶ باب و با احتساب ارجاعات، ۵۶۴۸ حدیث از ۱۴۷ منبع حدیثی است. این محاسبه، با توجه به ارقام موجود در چاپ جدید بحار الانوار صورت گرفته است. ذیل برخی ارقام از برخی منابع، مجموعه‌ای از احادیث، ذیل یک رقم آمده است و بنابراین احادیث این مجلد بیش از این رقم است. علاوه بر منابع حدیثی، از منابع متعدد ادبی، تفسیری، کلامی، طبی و ... نیز در شرح احادیث و ارائه مطالب دیگر، استفاده شده است.

از جهت محتوا، موضوع کلی این مجلد به طور کلی، طبیعیات و مخلوقات خدا است و شامل موضوعاتی در مباحثی همچون آفرینش جهان، عوالم وجود، آسمان‌ها و کهکشان‌ها، زمان‌ها و سعد و نحس

آن‌ها، ماه‌ها و سال‌ها و فصل‌ها، فرشتگان، عناصر و کائنات فضا و زمین و اقالیم، روح و بدن آدمی، طب و درمان بیماری‌ها و خواص داروها، تأثیر جادو و چشم و حقیقت آن‌ها، احوال جن و ابلیس، انواع حیوانات و صید و احکام آن‌ها، طعام‌ها و خوراک‌ها و گیاهان و احکام و آداب خوردن آن‌ها است.

روش تألیف این مجلد نیز به طور کلی مانند مجلدات پیشین است و پس از آوردن آیات قرآن در موضوع مورد بحث، در ابتدا روایات آن موضوع براساس اولویت منابع اصلی‌تر و معتبرتر تنظیم شده است. هم‌چنین مجلسی به مبانی خویش در اعتبارسنجی روایات - اعتماد به منابع اصلی و توجه به قرائن کتاب‌شناسانه و تقدم ارزیابی متن بر سند- در این مجلد نیز پای‌بند است. علامه مجلسی با تألیف ابتکاری این مجلد در پی آن است تا نشان دهد، بخش‌ی از آموزه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام مربوط به این موضوعات است که توجه به آن‌ها درس توحید هم هست؛ زیرا تذکری است به خالق انسان و آفریننده طبیعیات.

وی در مورد برخی از موضوعات این مجلد مثل عوالم وجود و واقعیت خلقت، معتقد است که عقول ناقص بشری یارای رسیدن به کنه آن را ندارد؛ لذا سخنان فلاسفه و صاحب‌نظران را در این موارد بیشتر حدس و گمان و غیرمعتبر می‌داند و در مورد برخی موارد مثل علوم پزشکی نیز علامه بر آن است که آموزه‌های پیشوایان معصوم به شکوفایی این علوم یاری رسانده و گاهی به تطبیق علم بشری بر متون دینی اشاره می‌کند؛ مثلاً پس از بیان خلاصه‌ای از کلام ابوعلی سینا می‌نویسد: «... آن را آوردم تا بدانی که آنچه از سرچشمه وحی و الهام صادر شده است، با حاصل پژوهش کسانی که در طب نزد مردم ماهر هستند، سازگار است».(بحارالانوار،جلد۶۳، ص۲۱۲)

با این حال می‌توان به سه نکته دیگر در مورد روش تألیف این مجلد اشاره کرد:

وی برای تبیین و شرح احادیث در بسیاری از موارد برآن است مطالب دانشوران این رشته‌های علمی به فهم دقیق‌تر احادیث کمک می‌کند؛ لذا از آثار دانشمندان بسیاری همچون حکیم بلیناس یونانی، ابوریحان بیرونی، ابوعلی سینا و ابن بیطار بهره جسته است.

مراجعه به منابع حدیثی اهل تسنن در تألیف این مجلد چشم‌گیرتر است، به ویژه از کتاب «الدر المنثور» سیوطی ۴۴۶ حدیث در این مجلد نقل شده است و پس از کتاب‌های «المحاسن» و «الکافی»، بیشترین ارجاع را میان منابع حدیثی دارد. به نظر می‌رسد این تفاوت به دو دلیل است: اول کم اهمیت‌تر بودن بررسی سندی در احادیث مرتبط با علوم طبیعی. دوم استفاده از حداکثر ظرفیت برای تنظیم و تألیف مجموعه جدید «السماء و العالم» به عنوان پژوهشی اسلامی و با نگاهی فراتر از مذهب به موضوع.

گاهی احادیث، به دلیل استوار بودن بر منطق و استدلال، از جهت علمی و کاربردی مفید هستند؛ لذا علامه مجلسی برخی از مطالب بحارالانوار را به خصوص در کتاب «السماء و العالم» بدین منظور آورده است، تا بیشتر به عنوان یک مطلب علمی مورد بحث قرار گیرد گرچه از جهت سند ای وجه دیگر ضعیف باشد.»(مقاله مروری بر کتاب «السماء و العالم» بحارالانوار به بهانه سالروز وفات علامه مجلسی)

[4] جلسه تفسیر سوره مبارکه ق، مبحث عدم تحریف قرآن، تاریخ: 02/02/1393

[5] جلسه تفسیر سوره مبارکه ق، مبحث عدم تحریف قرآن،30/01/1393

[6] جلسه تفسیر سوره مبارکه ق، مبحث عدم تحریف قرآن، تاریخ: 02/02/1393

[7] یعنی مطلب برای او در حد شصت درصد روشن است و ابهامی ندارد.

[8] کتاب تجربتی مع الامام محمد بن الحسن العسکری: المنهج الصحیح فی عرض حقیقه غیبه الإمام المهدی علی الوهابیین اثر دکتر عصام العماد

[9] دکتر عصام العماد یمنی الاصل و 40 ساله (متولد 1968م) است. پدرش علامه علی یحیی العماد و عمویش شیخ «عبدالرحمن العماد» بزرگترین عالم سلفی و وهابی کشور یمن است. بستگان او از پیشقراولان تبلیغ و تبیین وهابیت در یمن و منطقه هستند به طوری که علاوه بر پدر، عمو و عموزاده ها، دو خواهر او به نام های دکتر «بشری» و دکتر «هدی» العماد از اساتید معروف دانشگاهای وهابی یمن می باشند. عصام از شش سالگی وارد مدارس وهابیت شد و در حوزات علمیه این فرقه و دیگر مدارس تحصیل و در مدارس و مساجد وهابیت یمن به فعالیت مشغول شد. وی چند سال نزد شیخ «محمد اسماعیل العمرانی» رهبر علمی وهابیت یمن که اخیرا فتوایی در وجوب کشتار شیعیان صادر کرده است، تلمذ نمود. البته دکتر عصام با حفظ احترام استادش، نامه ای محترمانه و مستدل در در این فتوا نگاشت و از شیخ العمرانی جهت صدور این فتوا گله کرد. از دیگر اساتید او می تواند از قاضی «احمد سلامه» و شیخ «عبدالرزاق الشاحذی» از عالمان بزرگ وهابی یمن نام برد و نیز از شیخ «مقبل الوادعی» از سرسخت ترین دشمنان شیعه که کتاب «الحاد الخمینی فی ارض الحرمین» را نگاشته بود. عصام سپس برای ادامه تحصیل به عربستان سفر و در مقطع دکتری از دانشکده اصول الدین دانشگاه «امام محمد ابن عبدالوهاب» در رشته علوم حدیث فارغ التحصیل شد.

در دوران تحصیل در سعودی، به حلقه درس و محفل خصوصی مفتی اعظم وهابیت شیخ «ابن باز» راه یافت و از شاگردان برجسته و نخبه و آینده دار او شد. وی پس از فارغ التحصیلی به مدت چهار سال امامت جمعه و جماعت مساجد «باب القاع»، «الاسطی»، «هایل سعید» و «الدعوه» را برعهده گرفت و در این زمان کتب مهم وهابیت از جمله کتاب التوحید محمد ابن عبدالوهاب را در این مساجد و مدارس و در رأس آنها مسجد جامع تدریس کرد.(دکتر عصام العماد کیست؟)

[10] لقد كان والدي هو مؤسس اوّل معهد وهابي في قريتنا الصبار وهو الذي جعل من بيتنا مقرا لأحد المعاهد الوهابية النسائية في مدينة صنعاء - وفي هذه المعاهد الوهابية النسائية درسن وتخرجن كبار أخواتي وبعض صغاري - حتى أن حفلة عرسي وسكني في الأسبوع الأول من زواجي كانا كانا في ذلك المعهد الوهابي.. وكذلك كان والدي عضوا رئيسيا في جمعية الإصلاح الوهابية وكذلك كان في بداية هجرتي إلى قم عرض علي كل الامكانات المالية كأن يجعلني سفيرا دبلوماسيا في أحد الدول إذا تركت مدينة قم، وعارضني في البداية بشدة حين اقترحت له هجرة بعض اخواني إلى قم.. ثم وافق بعد أن شرط علي دراستهم في طهران في مجالات علمية ال دينية(تجربتی مع الامام محمد بن الحسن العسکری، ص ۳۴)

[11] لقد أدركت بأن مسألة مهدوية وغيبة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام ليست كما سرنا عليها في بحثنا عن هذه المسألة في معهد صنعاء العلمي أو في جامعة الإمام محمد بن سعود، حيث كنا نسخر من قضية مهدوية وغيبة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام قبل أن ندرك ونتأمل في الاحاديث النبوية حول هذه الشخصية العظيمة، وادركت أن المسألة - في مهدوية وغيبة هذه الشخصية العظيمة - ليست هي السخرية في من يرى أن هذا الإمام العظيم يعيش منذ اكثر من ألف سنة، إنما المسألة اولا - قبل كل شيء - بالبحث عن الأحاديث النبوية حول حقيقة هذه الشخصية الفريدة.

ولقد عيّرني بسبب إيماني بمهدوية وغيبة هذه الشخصية العظيمة القرائي واصدقائي، وعيّرني البعض من زملائي من مشايخ وعلماء الوهابية ومن أبناء العلماء، ونشروا يهاجموني في أكثر من مقالة يصفونني بالسذاجة والضلال.. وتهجموا عليّ لأني اعتقدت بمهدوية وغيبة هذا الإمام العظيم.. وهي عقيدة منبثقة من الأحاديث النبوية والكافحت للبحث حولها، وتناسى هؤلاء أن الولياء الله وعباده الصالحين ال يحكمون على عباد الله إل بعد استماع حججهم ودليلهم.. إن هؤلاء يرون بأن الواجب كان يقضي علي أن اقلد شيخ الإسلام ابن تيمية في مقالاته عن مهدوية وغيبة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام .

لقد كنت أعتقد أيام دراستي في معهد صنعاء وفي جامعة الإمام محمد بن سعود بسبب تأثير النموذج الوهابي حول الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام - أن فكرة مهدوية وغيبة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام هي فكرة يهودية وأن مجوسية ال أساس لها في الإسلام ولكنني بعد أن بحثت عنها بحثاً عميقاً وتابعت التحقيق والتنقيب حولها أعتقد الآن أنها تأتي في ضمن المسائل الأساسية والحقائق الرئيسية في الإسلام وقد كان هذا البحث ثمرة قراءتي و تحقيقي حول هذه الشخصية العظيمة.

واشهد أني ادركت بعد التحقيق في قضية مهدوية وغيبة هذا الإمام عظيم أن الحاجة إلى الإيمان بقضية مهدوية وغيبة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام هي حاجة العقل والقلب، وحاجة الحياة والواقع وحاجة الأمة المسلمة والبشرية كلها على السواء؛ لأن هذه الشخصية العظيمة هي حلقة الوصل بين الأرض والسماء، بعد انقطاع الوحي من السماء، وبعد أن خُتمت أنوار الأنبياء.. ومن ثَم كان الإيمان بمهدوية وغيبة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام من أهم الخصائص التي تميز المذهب الاثني عشري عن سائر المذاهب الإسلامية الأخرى ومن أهم

الاسباب التي قادتني إلى ترك الوهابية والدخول في الاثني عشرية.

وقد حاولنا رسم هذه الشخصية العظيمة للجماعة الوهابية بصورة جديدة لعلهم يعذرون إخوانهم بسبب إيمانهم بمهدوية وغيبة هذه الشخصية الفريدة (تجربتي مع الامام محمد بن الحسن العسكري، ص ٧-٩)

او در ادامه به شرح روش وهابيون در مواجهه با مهدويت ميپردازد:

[النموذج الفكري الوهابي عن شخصية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام]. وقصدي ومرادي من هذا المصطلح هو رؤية تصويرية أو خريطة معرفية تتكون في عقل الإنسان - بشكل واع أو غير واع - من الأحداث التي تقع له أو من اشخاص يلتقي بهم، أو من الدراسات التي يقرؤها. ثم مع مرور الزمان يتصوّر الإنسان بأن العناصر والبذور والجذور المختلفة التي تكون ذلك النموذج أو هذه الخريطة المعرفية أو تلك الصورة المتخيلة في ذهنه تشاكل وتطابق وتساوي عناصر وبذور وجذور الواقع وتساوي الصورة الحقيقية الموجودة في الواقع، وتكون النتيجة أن الإنسان يرصد الواقع ويفسره من خلال نموذجه الفكري المتخيّل في ذهنه، ويحلل الصورة الحقيقية الواقعية من خلال خريطته المعرفية والصورة المتخيلة في ذهنه]

وانا اعترف بأن مصطلح هذه العبارة: [النموذج الفكري الوهابي عن شخصية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام] كان غائماً في ذهني مع أنني آمنت بذلك النموذج الفكري الوهابي عن تلك الشخصية منذ طفولتي. (همان، ص ٢٧-٢٨)

[12] ويمكنني أن أقول: إن صورة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام المغروسة في جهاز الفكري والمنبثقة من النموذج الوهابي تتصف بصفتين رئيسيتين وهما صفتان

اساسيتان للنموذج الوهابي حول الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام - كما اكتشفت في رحلة متأخرة - سرت هاتان الصفتان للإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام من النموذج الوهابي إلى جهاز الفكري كنت غارقاً في الطريقة الجزئياتية والإرشيفية في معرفة الجزئيات الكثير من المعرفة عليه السلام ، وكنت حريصاً على معرفة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام الإ أقرأ ما فيه من جزئيات حياة الإمام العظيم ثم كنت أقرأ كل كتاب صدر عن الإمام المهدي وقرأت كل الأحاديث النبوية الواردة في وصف جزئيات الإمام المهدي من دون أن أحاول الوصول إلى رؤية كلية عن شخصية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام ، ومن دون محاولة كذلك إلى الوصول إلى تكوين رؤية كلية عن شخصية الإمام المهدي.. رؤية متارابطة تمام الترابط تربط بين تلك الجزئيات المتناثرة حول شخصية الإمام المهدي وتربط بين الأحاديث النبوية المتفرقة حول هذه الشخصية.

وهذه الطريقة الجزئياتية والإرشيفية في معرفة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام حول شخصية الإمام محمد بن المهدي.. جعلتني لا أدرك ما بين هذه الجزئيات والصفات التي تذكرها وبين الأحاديث النبوية المتعلقة حول شخصية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام من تضارب وتناقض.. وكذلك كل الطريقة الجزئياتية والإرشيفية في معرفة الإمام المهدي ومعرفة الأحاديث النبوية حوله.. جعلتني لا أدرك ما بين الأحاديث المنسوبة للنبي حول هذه الشخصية من تضارب وتناقض وتعارض.

وحقيقة أقولها بأن هذه الصفة ليست خاصة بي حينما كنت أبحث عن شخصية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام وأبحث عن شخصية الإمام المهدي، بل بأن كل انسان يتبنى النموذج الوهابي حول الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام وأن حول الإمام المهدي لابد أن يتصف بهذه الصفة، وهي أخطر صفة في هذا النموذج الوهابي حول الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام وأن حول الإمام المهدي سرت إلى، وهذه الصفة لم تكتشفها إلا بعد أن تركت النموذج، وهذه الصفة بمثابة حجاب مترسخ كان يمنعني من الفكري ويجعلها لا يدرك حقيقة شخصية الإمام المهدي - حقيقة شخصية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام والتي من خلالها أستطيع أن أميّز بين الرواية الوهابية في العقيدة حول الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام وبين الرواية الإمامية حول الإمام المهدي ونرى هنا كل فرق كبير شاسع بين الروايتين ؛ - لأن هذه الصفة جعلتني أقرأ، واستغرق كل وقتي في رغبة عارمة أن أقرأ الأحاديث النبوية المتناثرة حول الإمام المهدي، وأقرأ التفاصيل الجزئيات والتفاصيل حول شخصية الإمام المهدي هكذا أقرأ التفاصيل بكرة وأصيلا ممكن من الجزئيات حول الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام من دون أن أرغب أن تكون لي منظومة متناسقة ومترابطة ونظرية متوازنة ومتعادلة حول شخصية الإمام المهدي وأن حول شخصية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام ، ومن دون أن يكون لي إطار يربط بين كل الجزئيات والتفاصيل الواردة حول الإمام المهدي ومن دون أن يكون لي إطار يربط بين التفاصيل والأحاديث والجزئيات الواردة في ترجمة شخصية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام ، وأن من دون أن أتعامل مع كل الجزئيات والتفاصيل والأحاديث النبوية حول الإمام المهدي بنوع من العمق والدقة، لقد تحولت شخصيات الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام والإمام المهدي في عقلي إلى باقة من تفاصيل وجزئيات متسعة في غاية الاتساع تحتوي على تفاصيل في غاية الدقة والتعقيد في غاية الدقة وأن من دون أن أنظم بينها ومن دون منظومة متناثرة من دون نظرية تربط بينها وأن من دون أن أدرك وجود علاقة بين هاتين الشخصيتين لا أستطيع الجزئيات والإرشيفي أن هذا الحيوان المفترس يربط بين هاتين الشخصيتين حتى أدرك أن الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام هو نفس الإمام المهدي.. وكان - مع الأسف الشديد - هذا الحيوان المفترس الجزئياتي قد تغلغل في كل الحلقات المعرفية، فنحن في تلك الحلقات نرغب في تتبع خيوط ذهنية صغيرة في كل حلقة من حلقات الجزئيات وتفاصيل ترجمة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام في الكتب القديمة والحديثة، وكذلك نرغب أن أقرأ أحاديث النبي في الإمام المهدي في كتب الحديث رواية رواية، ولست أريد التقليل من أهمية قراءة أحاديث النبي في المهدي رواية رواية ولا التقليل من تتبع

جزئيات وتفاصيل ترجمة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام في الكتب القديمة والحديثة، ولكنني أرى أن القول بأن استغراق في الجزئيات والتفاصيل وفي دراسة احاديث المهدي رواية رواية واستغراق في تتبع جزئيات وتفاصيل ترجمة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام في الكتب القديمة والحديثة شغلنا عن التأمل والتفكر والتعقل في تلك الاحاديث النبوية في الإمام المهدي والتأمل والتفكر في تلك الجزئيات والتفاصيل المتعلقة بترجمة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام في الكتب القديمة والحديثة لأجل الخروج بمنظومة متكاملة تربط بين تلك الجزئيات المتناثرة وبين تلك الاحاديث النبوية المتفرقة ومن أجل الخروج بمنظومة متكاملة تربط بين جزئيات وتفاصيل ترجمة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام في الكتب القديمة والحديثة حتى نتمكن من معرفة الاتحاد والاندماج بين صورة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام وبين صورة الإمام المهدي. واذكر أنني - في تلك الايام - كنت اعتبر العالم بحقيقة الإمام المهدي وهو من يحفظ اكثر من غيره احاديث النبي في الإمام المهدي، من دون أن اسأله وهو يعي ويدرك ما يقرأ، ويمتلك القدرة على حل الجزئيات والاحاديث المتعارضة حول الإمام المهدي، وهذه النزعة الجزئياتية المفترسة هي صفة ذاتية واساسية في النموذج الوهابي حول الإمام المهدي وحول الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام .(تجربتي مع الامام محمد بن الحسن العسكري، ص ٣٥-٣٩)

[13] وا زا اين رويكرد با چنين عباراتي داى مى‌كند:« كمنظومة متكاملة متناسقة متارابطة.»(تجربتي مع الامام محمد بن الحسن العسكري، ص ۴۷)

[14] وا مى‌گويد من ابتدا متوجه اين رويكرد ناخودآگاه بود ولى دراداما عواملى كمك كرد تا داستان براى روشن شود و ديدم تمامى اطرافيان من همين‌گونه به مسائل نگاه مى‌كنند. نمونه باز اين رويكرد، البانى است:

لم اكن ادرك أن هذه الصفة مغروسة في وجداني وعقلي بسبب ايماني واعتقادي بالنموذج الفكري الوهابي عن الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام .. إلا أن هناك اسباب عديدة ساعدتني أن ادرك بأنها صفة خاصة بذلك النموذج انتقلت الي، وحين تركت هذا النموذج قمت بنظرة فاحصة لكل أصدقائي ومشايخي وتلاميذي واستيقنت بأن ذلك الحيوان المفترس المعتمد على الطريقة الجزئياتية والارشيفية في البحث عن الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام وفي البحث عن الإمام المهدي قد صرعهم جميعاً أمام ناظري، وما بعضهم دون أن يكتشف خطورة هذه الصفة المهيمنة عليه حين يريد البحث عن الإمام المهدي أو عن الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام **.. ولعل الشيخ المحدث الكبير محمد ناصر الدين الالباني مثل فريد على هيمنة تلك الصفة على مشايخ الوهابية**..

كان الالباني يعرف كل الجزئيات والتفاصيل والاحاديث النبوية في الإمام المهدي رواية رواية ولكن حينما تجمع كل تعليقاته حول تلك الاحاديث تعرف أنه غرق بالنظرة الجزئية في كل حديث في المهدي دون أن يبذل جهداً في ايجاد الرابط بين كل تلك الاحاديث للخروج بصورة واضحة ومتارابطة ومتكاملة ومتناسقة عن شخصية الإمام المهدي، ودون أن يحل إشكالية التعارض بين بعض تلك الاحاديث..

وكذلك **ولعل الشيخ الدكتور ناصر القفاري في كتابه اصول مذهب الشيعة مثل آخر فريد على هيمنة تلك الصفة على مشايخ الوهابية**.. كان الشيخ الدكتور ناصر القفاري يعرف كل الجزئيات والتفاصيل التاريخية في الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام جزئية جزئية، ولكن حينما تجمع كل تعليقاته حول تلك الجزئيات والتفاصيل تعرف أنه غرق بالنظرة الجزئية في كل قضية مرتبطة بالإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام دون أن

يبذل جهداً في ايجاد الرابط بين كل تلك الجزئيات والتفاصيل التاريخية للخروج بصورة واضحة ومترابطة ومتكاملة ومتناسقة عن شخصية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام ودون أن يدرك بأن شخصية الإمام المهدي هي نفس وذات شخصية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام .. **وهكذا هو شأن شيخي محمد بن اسماعيل العمراني وشيخي عبد العزيز بن باز** - مفتي السعودية - في طريقة تعاملهم مع الجزئيات والاحاديث النبوية في الإمام المهدي وفي طريقة تعاملهم مع جزئيات وتفاصيل ترجمة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام .. فصفة النزعة الجزئياتية هي صفة موجودة في كل من يؤمن بالنموذج الوهابي حول الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام .

ولست أبتغي أن انتقص من قدر الالباني والعمراني وبن باز والقرافي.. إنما اريد فقط التنبيه إلى أن استغراقهم في الجزئيات المرتبطة بالإمام المهدي وبالإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام والحماسة العارمة عندهم إلى الإلمام بالتفاصيل حول هذين الإمامين قد تنشئ انحرافاً في فهم الجزئيات وفي فهم بعض الاحاديث الخاصة بالإمام المهدي وفي فهم تفاصيل وجزئيات ترجمة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام .. وأن الأولى في منهج البحث هو عرض الجزئيات والتفاصيل والاحاديث حول الإمام المهدي، وعرض تفاصيل وجزئيات ترجمة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام في تكاملها الشامل، وفي تناسقها وترابطها.

والحقيقة أنه استمر النموذج الوهابي الجزئياتي الارشيفي في معرفة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام وفي معرفة الإمام المهدي متربصاً بي منذ أن كنت في معهد صنعاء، وازداد قلياً في المملكة العربية السعودية حيث كنت إذا اردت أن ابحث عن موضوع الإمام المهدي أو عن موضوع الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام حينما كان يثار موضوعهما في معهدنا وجامعتنا كان هذا الحيوان المفترس الجزئياتي مهيمناً علي، لم اكن ادرك خطر ذلك الحيوان المفترس.. ومن هنا نجح هذا الحيوان المفترس في إفشال بحثي عن موضوع الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام وبحثي عن موضوع الإمام المهدي، فالنزعة الجزئياتية الارشيفية هي التي جعلتني ال أدرك حقيقة الإمام المهدي والا حقيقة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام .. وكذلك ال أدرك بأن الإمام المهدي هو نفس الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام .

لقد تعلمت من تجربتي بن النموذج الوهابي حول الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام وحول الإمام المهدي أن التحليق البانورامي الجزئياتي الإرشيفي عند البحث عن الاحاديث النبوية في الإمام المهدي وعند البحث في تفاصيل ترجمة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام كان دائماً - ولا زال إلى اليوم - سبب فشل مشايخ الوهابية في ادراك العلاقة الموجودة بين تلك الاحاديث النبوية حول الإمام المهدي وبين الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام (تجربتي مع الامام محمد بن الحسن العسكري، ص ٣٩- ٤١)

[15] والصفة الثانية لصورة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام المغروسة في جهاز الفكري والمنبثقة من النموذج الوهابي وهي صفة اساسية للنموذج الوهابي حول الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام - كما اكتشفت في مرحلة متأخرة - سرت هذه الصفة للإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام من النموذج الوهابي إلى جهاز الفكري كنت غارقاً في العقدة المؤامراتية كلما ذكر عندي أسم الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام ، فقد غرس في نفسي النموذج الوهابي المرسوم عن الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام عقيدة بأن المؤامرة في التاريخ الإسلامي هي مؤامرة العاتقاد بمهدوية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام والاعتقاد بغيبته على أننا نحب أن ننبه إلى حقيقة أساسية كبيرة.. وهي أن

هناك تزال مزيج بين الصفة الأولى والصفة الثانية، والذين يعانون من الصفة الجزئياتية الإرشيفية عند البحث عن الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام وعند البحث عن الإمام المهدي سوف يعانون من الصفة المؤمراتية عند البحث عن مهدوية ذلك الإمام العظيم فالشخصية الجزئياتية الإرشيفية والشخصية المؤامراتية صنوان يعبران عن نفس العقلية وطريقة التفكير ، وقد عانيت من هاتين الصفتين مدة زمنية طويلة من حياتي الفكرية ولهاتين الصفتين رصيد في مشاعري وتجربتي مع النموذج الوهابي في التعامل مع الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام .

ومن ثم لم يكن بد أن نقدم لأصدقائنا الوهابيين هذه الصفة المؤامراتية المزمنة للنموذج الوهابي كلما رادا أن يبحث عن شخصية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام ، مصحوبة باللشرح والتوجيه لمساعدتهم على أن يدركوا هذه الصفة، ويلتمسوا لأنفسهم مخرجاً منها ؛ حتى يتحرروا من اعتقادهم بأن مهدوية وغيبة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام مؤامرة من خطيرة من قبل خصوم الإسلام - انظر حول توصيف هذه المؤامرة في كتب الوهابية إلى كتاب « **مقاومة التلوث العالمي** وكتاب **الوجود المسروق** لتعرف تغلغل صفة المؤامرة في العقلية الوهابية - إنني لا بد أن أبين الصفة التي قبلها وبيان خطورتها على الشخصية الوهابية حينما تبحث عن الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام ، مجرد المعرفة الثقافية لهذه الصفة الخطيرة. لا بد أن إشارة كتابي عن المنهج الصحيح في عرض مهدوية وغيبة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام يضاف إلى الكتب التقليدية عن الوهابية. كل.. إنني لا أهدف إلى مجرد المعرفة البادرة لهذه الصفة الخطيرة، التي تلازم النموذج الوهابي في تعامله مع الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام وتتعايش مع الأذهان التي تتبنى هذا النموذج وتؤمن به.. بل إنني أهدف من استعراض هذه الصفة والتي قبلها معالجة أخوتي من هاتين الصفتين الخطيرتين.

...

والنموذج الوهابي عن الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام يوجد في خطابة نظرية المؤامرة.. وهو يفترض وجود مؤامرة كبرى اثناء تفسيره وتحليله لموضوع مهدوية هذا الإمام ولموضوع غيبته. وقد أثرت بذلك، فكنت لا أتناول موضوع مهدوية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام وأ موضوع غيبته إلا واقترض – قبل دراسة هذين الموضوعين - وجود مؤامرة.

وقد نشأت هذه الصفة ووجدت في شخصيتي لأنني كنت مستغرقاً في جمع الجزئيات والتفاصيل والأحاديث النبوية حول الإمام المهدي أو رأشفتها - وكأنني جاهز كمبيوتر لا امتلك القوة بشرياً - وبالتالي كنت أفهم موضوع الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام بشكل مبسط وسطحي، وكانت فكرة المؤامرة من خلال مهدوية وغيبة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام تعمّق لدي لأن سطحية الفكرة تلك تناسب قولي لفكرة أن مهدوية وغيبة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام تعد مؤامرة على فكرة المهدوية في الإسلام يعني تقابل النظارات السطحية حول هذه الشخصية كما هي في كتاب بروتوكولات علماء قم ويعني تعاملي مع هذه المؤامرة أن اعتقد بكل المطاعن والشائعات السائدة في الكتب الوهابية حول شخصية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام وحول النواب الأربعة المحيطين به، ويعني الإستسلام الكامن المطية على ذلك الإمام العظيم وعلى مهديته وغيبته وعلى نوابه الأربعة، ويعني استقبال البروتوكولات المسبقة الجاهزة والمعلبة التي كانت تحيط بشخصية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام ، وكانت تطرح عليّ أنها معطيات علمية في جامعة الإمام محمد بن سعود، فنقبلها من دون إخضاعها للبحث والتمحيص الواردة في أبواب الإنسان عن الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام إلا إذا عاش في أجواء النفسية المريضة بهاجس المؤامرة.. وقد عشت تلك الأجواء فكنت لا أذكر شخصية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام إلا

وتداعت في مخيلتي بروتوكولات المؤامرة المتلصقة في ذهني بشخصية ذلك الإمام العظيم خ
وكنت امتنع عن البحث عن هذه الشخصية العظيمة بعيداً عن الكتب الوهابية حتى ال أقع في
المؤامرة، وكنت إذا ذهبت إلى معرض الكتاب الدولي أعرض عن شراء بعض الكتب غير الوهابية
والمرتبطة بالبحث عن شخصية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام ؛ لأنها كتبت عن
هذه الشخصية من قبل كتاب متآمرين.

ولن ندرك طبيعة المؤامرة المحيطة بالعقل الوهابي حين تتمثل امامه شخصية الإمام محمد بن
الحسن العسكري عليه السلام ؛ حتى ندرك النموذج الفكري الوهابي عن صورة ذلك الإمام العظيم.
فليست نظرية المؤامرة والبروتوكولات المنبثقة منها إلا فرعاً من ذلك الأصل الذي ترجع إليه
هذه الصفة الجوهرية في الرؤية الوهابية حول شخصية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه
السلام .

وقد استشرى ارتباط شخصية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام بمرض المؤامراتية
في كل وجداني منذ دخلت معهد صناعة وجامعة الإمام محمد بن سعود وترك هذا المرض الخطير اثراً
في تفسير النصوص النبوية في الإمام المهدي ؛ لأنني كنت إذا اطلعت على تفسير لتلك
النصوص يوافق مهدوية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام ويخالف تفسير النموذج
الوهابي الذي يرى بأنه ال علاقة بين تلك النصوص وبين مهدوية ذلك الإمام العظيم.. كنت
اتصوّر بأن ذلك التفسير المخالف لنموذجي [المنهجي] الوهابي يعد مؤامرة خطيرة على نموذجنا
المنهجي في تفسير وتحليل النصوص النبوية في الإمام المهدي، دون أي محاولة منّي لإثبات هذه
المؤامرة بالدليل والبرهان.

ایشان در ادامه میگوید که این رویکرد در نگاه ما به کتب مختلف تأثیر فراوان داشت تا جایی که
به تمامی کتب تراث قدیم که به نحوی با نگاه وهابیت متفاوت بود، برچسب توطئه
میچسباندیم:

فعلى سبيل المثال حينما وجدنا العلامة الكبير سبط ابن الجوزي في كتابه **تذكرة الخواص**
- سوف نتحدث عن اذا الكتاب وعن كاتبه في بحث قادم في اذا الكتاب - تعامل مع النصوص
النبوية في الإمام المهدي بطريقة جعلته يعتقد بمهدوية الإمام محمد بن الحسن العسكري
عليه السلام ، وبالتالي فسّر تلك النصوص على خلاف نموذجنا [منهجنا] الوهابي التفسيري
السائد **اتجه الجميع واعتبروا هذا الكتاب مؤامرة كبرى** على النموذج الوهابي، وتم
التحذير من كتاب تذكرة الخواص، وتلقيت ذلك القول في اذا الكتاب برحابة صدر بلهاء، دون أن
اخضع كتاب تذكرة الخواص للإختبار، ودون أن اسأل نفسي بعض الأسئلة البدهية من أين علمنا
بأن العلامة الكبير سبط ابن الجوزي اصبح وكراً للمؤامرة.. وبخروج كتاب: كتب حذر منها العلماء
كان كتاب تذكرة الخواص من ضمن الكتب التي ينبغي نحذر منها.. وقد تلقف المتآمريون من
المؤمنين بالنموذج الوهابي في معرفة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام اذه الخبر
ليصبح العلامة الكبير سبط ابن الجوزي من خلال كتابه المذكور جزء من مؤامرة خطيرة مرتكزة
على مخطط – في صور المتآمريين من اتباع ذلك النموذج الوهابي .. وليس الكتاب مجرّد فهم
وتفسير للنصوص النبوية في الإمام المهدي صدر من العلامة الكبير سبط ابن الجوزي، بل هو
كتاب مرتبط ظاهرة خطيرة ومؤامرة كبيرة مرتبطة بالبروتوكولات علماء مدينة قم ومخطط
رهيب اصدر اذه المخطط الرهيب سلسلة من الكتب منها **كتاب الفصول المهمة للعلامة ابن
الصباغ المالكي** سنتناول اذه الكتاب في البحوث القادمة من اذه الكتاب - **وكتاب ينابيع
المودة للعلامة القندوزي الحنفي** - سنتناول اذه الكتاب في البحوث القادمة من اذه الكتاب
- والمئات من الكتب التي تصرح بأن المهدي هو الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام ،
وهذه السلسلة من الكتب تعبّر عن مؤامرة خطيرة على نموذجنا الوهابي.. وهي مؤامرة مرتكزة على
خطة مدروسة وهي تعبّر عن شر قد اقترب يهدف ذلك الشر إلى ضرب نموذجنا الفكري في الإمام
محمد بن الحسن العسكري عليه السلام ، وغزو معهد صناعة، وتدمير جامعة الإمام محمد بن سعود

وضرب مساجدنا، وتوريج عمية الرافضة، وتسقيط علماء ومشايخ المملكة العربية السعودية... إلخ.

وكانت نتيجة ترسّخ صفة المؤامرة في ذهني وفي ذهن المؤمنين بالنموذج الوهابي حول شخصية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام أن **شكانه في كل التراث القديم الذي كتب عن هذه الشخصية القديمة** لأنني رأيت أن دائرة المؤامرة من قبل الذين نصفهم بالمتآمرين - كانت نظرية المؤامرة أن كل ما كتبه أهل السنة والشيعة - قد انطلت على النموذج الوهابي - خلال المدة المتوسطة التي سبقت سنة وداة الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام وما بعدها منذ بداية غيبته في أوائل القرن الرابع وإلى هذا العصر من كتب تثبت مهوديته وتثبت غيبته هي كتب متآمرة على نموذجنا السائد حول هذه الشخصية العظيمة.. وسنحتاج - هنا - أن نقتبس من كتابي نقد الشيخ محمد عبد الوهاب من الداخل حيث نقلت فقرات لا غنى عنها من أجل بيان خطورة النموذج الوهابي الذي ضخم من قضية المؤامرة لدينا فقد أنى إلى أن نشكك في كل التراث القديم والحديث الذي كتب عن شخصية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام .. وهي فقرات من الشيخ العلامة المرحوم سعيد حوى، حيث يقول في كتابه القيّم جولات في الفقهين الكبير والأكبر - من الصفحة 5 إلى الصفحة 12- :

[جاء القرن الرابع عشر الهجري - القرن العشرين الميلادي - ووضع المسلمين على غاية من الضعف... وواجه الدعاة العدول... موجة الردّة عن الإسلام.. ثم بيّن بأن النموذج الوهابي والنموذج العلماني يشتركان في نقطة التشكيك في التراث.. حيث قال: [... كان أشدها بعض الإتجاهات السلفية شكك في الإرث الفقهي والثقافي كله.... وإذا بنا أمام تيار يشكك في تراث حق، ويشكك في المدارس الفقهية وفي رجالاتها، وإذا بنا نجد من يسيء الظن بأكثرية الأمة الإسلامية على مر الزمن. فحدث أن تزعزعت الثقة في التراث الإسلامي الذي قدمته العقول المسلمة ...]

هذه هي حالة كل من يؤمن بالنموذج الوهابي كما رسمها رجل خبير بذلك النموذج عاش معهم ودرس في المعاهد العلمية السعودية ثم كتب في آخر حياته تجربته مع النموذج الوهابي.

وهذه هي نتيجة هيمنة قضية المؤامرة على ذهني فلم نعد نشك بسببها في التراث المرتبط بشخصية الإمام محمد بن الحسن العسكري عليه السلام بل اصبحنا نشك بكل الموروث الفقهي والثقافي للأمة الإسلامية منذ القرن الرابع الهجري ؛ حتى اصبحت مع اصدقائي نسيء الظن بأكثرية الأمة الإسلامية على مر الزمن فحدث أن تزعزعت ثقتنا بالتراث الإسلامي الذي قدّمته العقول المسلمة - على حد تعبير سعيد حوى – لأننا تصوّرنا أن تلك الأكثرية وهذا التراث يتآمران على نموذجنا الوهابي.

هذه المؤامراتية المهيمنة على أذهاننا - كما قلنا - جعلتنا نسيء الظن إلى الجميع.. وسنحتاج أن نقتبس من كتابي المنهج الصحيح والجديد في الحوار مع الوهابيين عبارة للشيخ العلامة يوسف القرضاوي تشرح تلك الحالة التي كنا عليها، حيث يقول - في كتابه الشيخ الغزالي كما عرفته رحلة نصف قرن في الصفحة 263 : [إن شيوع الرموز الإسلامية، وتحطيم الأعلام، وتدمير القمم، عمل لا يستفيد منه غير أعداء الإسلام. وهو - للأسف - ما أصبح هواية لبعض المنتمين إلى الدين (اتباع النموذج الوهابي)، لقد زرت المملكة العربية السعودية في العام الماضي، ووجدت أمراً ربانياً وساءني: مجموعة من الكتب تتهم العلماء والدعاة، وتوسعهم سباً وقذفاً... ، لم يكن هؤلاء يدعون أعلاماً كباراً، سابقاً وأحقاً وأصراراً، يخالفهم في قضية ما، إلا كان أول من يسلم من طول ألسنتهم الباقلاني، والإمام الحرمين، والإسفراييني، والغزالي، والرازي والنووي وابن العسقلاني، والسيوطي، وغيرهم من المتقدمين.

كما لم يسلم من المحدثين الأفغاني، ومحمد عبده، والكواكبي ورشيد رضا، وفريد وجدي... وغيرهم من دعاة الإصلاح.

وكذلك لم يسلم منهم من بعدهم من المفكرين والدعاة المودودي، والندوي، وحسن البنا، وسيد قطب، والقرضاوي، ومحمد عمارة، وفهمي هويدي... وغيرهم من الأموات والأحياء]. (تجربتي مع الامام محمد بن الحسن العسكري، ص ۴۴-۵۴)

[16] نمونه اعمال اين روش در مسئله مهدويت را در اين صفحه ببينيد:«پنج سؤال و جواب در كتاب بهجة الحجة»

سؤالات مطرح شده در اين متن عباراتند از:

هل تُعدّ فكرة المهدويّة عقيدة شيعيّة تختصّ بهم؟ و هل الرواية الواردة فيها توجد في كُتبهم فقط؟ و على فرض وجود بعض الروايات في كتب أهل السُنّة، فهل هي مُتواترة حتّى يتوجّب عليهم الالتزام بها و بالتالي يُعدّ مُنكرها في سلك الكافرين؟ لأنّ بناء عقيدة المسلمين إنّما يكون بالاعتماد على مصادر متواترة و مُستفادة من الكتاب و السنّة. و عليه هل يمكن لسنيّ أن يرفض الفكرة المهدويّة عن الإسلام و يقول إنّه لا يجب الاعتقاد بظهور الإمام المهدي(عج)؟

پاسخ را به روش موضوع محور در اين صفحه ملاحظه ميكنيد.

[17] در اين زمينه ملاحظه كنيد: آثار انتقادی و گاه مغرضانه مهدويت كه به نقل كتب منتشرشده از سوی شيعيان ای اهلسنت در نقد تفكر مهدويت پرداخته است. از جمله نويسندگان مطرح شيعی در اين زمينه احمد كاتب است كه نظريّه امامت را محصول قرن دوم و مهدويت را محصول انسداد باب امامت در قرن سوم معرّفی ميكند درحالی كه در نگاه او نسل اول شيعيان قائل به شوری بودهاند.(تطور الفكر السياسي من الشورى الى والاية الفقيه)

در زمينه نقد كتاب او ملاحظه كنيد: التشيع المفترى عليه، مدخلات و هوامش نقدية على كتاب تطور الفكر السياسي من الشورى الى والاية الفقيه، خالد ابازد العطية و همچنين: مع الدكتور احمد امين في حديث المهدي و المهدوية، محمدامين زين الدين در نقد ديگر كتاب كاتب.

شواهد بر خلاف مدعای نويسنده فراوان است:

هناك ظاهرة تاريخيّة تُبهر العقول و تبهتها و لا تُبقي ريباً ولا تذر شكّاً لأيّ شخصٍ مسلمٍ أنّ الاعتقاد بغيبة الإمام المهدي(عج) كانت موجودة في القرن الأوّل من الهجرة، و لم تكن كافرٍ في أيّ من المُحدَثات التي ظهرت في القرن الثالث عند استشهاد الإمام العسكري (عليه السلام) في سنة ٢٦٠ للهجرة إذا لم يكن له(عليه السلام) ولدٌ ظاهرٌ بين الناس، فاضطرّوا آنذاك إلى فكرة الغيبة!

كلّا! إنّ فكرة غيبة الإمام(عليه السلام) و ظهوره بعد غيبته قد تجلّت في أشعار القرون السابقة لمولده الشريف، و هنا نشير إلى **ثلاثة شواهد واضحةٍ من ثلاثة من الشعراء** الذين توفّوا قبل ميلاد الإمام الحجّة(عج) بسنينٍ كثيرة:

أوّلهم الشاعر الشهير المتوفى سنة ١٠٧ أو ١٠٥ هـ.ق كُثَيِّر عزّة الذي نسبوه إلى الكيسانيّة، و الحال أنّ الشواهد تؤكّد أنّه من شعراء أهل البيت(عليهم السلام) القائلين بإمامة

الألئمة الاثني عشر(عليهم السلام)، فقد نقل صاحب المناقب ابن شهر آشوب في كتابه معالم العلماء أنّه كان من أصحاب الإمام الباقر(عليه السلام): معالم العلماء، ص١٥٢ : فصل في المتقين و المتّقون منهم نحو َكثيّر عزّة، و لمّا مات رفع جنازته الباقر(عليه السلام) و عرقه يجري و كان من أصحابه انتهى. ...

و كيف كان، و لو قلنا بأنّه كان من الكيسانيّة فإنّذلك لا يضرّبما نحن بصدد بيانه، و هو وجود فكرة غيبة الإمام من آل محمد عليهم السلام في القرن الأول للهجرة، فقد تواتر نقل شعره المتضمّن لفكرة الغيبة في كتب الشيعة و السنّة، حتى إنّ ابن تيمية نقله في كتابه منهاج السنّة، ج ٣ ص٤٧٥ ، و نقله أبو الحسن الأشعري في كتابه مقالات الإسلاميين ص ١٩:

ألا إن الأئمة من قريش *** ولاة الحق أربعة سواء

علي والثلاثة من بنيه *** هم الأسباط ليس بهم خفاء

فسبط سبط إيمان و بر*** وسبط غيبته كربلاء

وسبط لا يذوق الموت حتى *** يقود الخيل يقدمها اللواء

تغيب لا يرى فيهم زمانا *** برضوى عنده عسل وماء

و الأكثر نسبوا هذا الشعر إلى كثيّر عزّة، و بعضهم نسبه إلى السيّد الحميري المتوفّى سنة ١٧٣ هـ.ق. و هو الشاعر الثاني الذي سنذكره إن شاء الله تعالى، و لعلّ هذا البعض نسبه سهواً، لاشتهار أمر السيّد الحميري في قوله بالكيسانيّة و رجوعه عنها، فنسب هذا الشعر إليه.

و الغرض أنّ كثيّر عزّة أبقى لنا بشعره الذي قد بقي منذ القرون و خُلِّد، فكرة غيبة الإمام(عج) و قد سمّى الإمام (عليه السلام) سبطاً، و لا ريب في أنّ المقصود ليس ابن الحنفيّة كما زعموا أن الشاعر يقصد ابن الحنفيّة من كلمة السبط، إذ لا شكّ في عدم كونه سبطاً لرسول الله(ص) و إن كان ابناً لأمير المؤمنين(عليه السلام) لكنّه ليس من أبناء السيّدة فاطمة(عليها السلام)، و قد خاض تفصيل حال كثيّر عزّة و تشيّعه و عدم كونه كيسانيّاً فعليه بكتاب السيّد علي من أراد المدني: الدرجات الرفيعة في طبقات الشيعة ص٥٨١.

و الثاني من الشعراء الذين خلّدوا اشتهار فكرة غيبة الامام المهديّ(عج) قبل ولادته المباركة بعشرات السنين، أبو هاشم السمّاعيل بن محمد المعروف **بالسيّد الحميري** رحمه الله المتوفّى سنة ١٧٣ للهجرة، الذي كانت أشعاره تتداول بين الناس و تواتر نقلها من الشيعة و السنّة، حتّى كان من أعيان علماء السنّة من حَفِظَ ديوانه و تكلّموا في ذلك في كتبهم الرجاليّة، فهذا العلامة الكبير من أهل السنّة أبو الحسن الدارقطني المتوفّى سنة ٣٨٥ للهجرة، كان يحفظ ديوان السيّد الحميري، قال الذهبي في معرفة القرّاء الكبار ص ١٩٧ في توصيف الدارقطني: و منها المعرفة بالأدب و الشعر فقيل إنّه كان يحفظ دواوين جماعة، و نسب إلى التشيّع لحفظه ديوان السيّد الحميري، قلت: هو بريء من التشيّع انتهى.

فانظر أيّها المُنصف كيف حفظ الدارقطني ديوان السيّد الحميري و هو لا يُحتمل في حقّه التشيّع، ثمّ انظر كيف كانت تواتر أشعاره و تداولها بين الناس منذ قرنين إلى زمان الدارقطني، فلذا قال الشيخ المفيد(قده) المتوفّى سنة ٤١٣ هـ.ق. في كتاب الإرشاد: ج٢، ص ٢٠٦ بعد نقله شعر السيّد: و في هذا الشعر دليل على ... وجود الدعوة ظاهرة من الشيعة في أيّام أبي عبد الله عليه السلام إلى امامته و القول بغيبة صاحب الزمان(عج) و إنّها إحدى علاماته، و هو صريح قول الإمامية الاثني عشرية انتهى

و نعْمَ ام َقال، فإنّ المتواتر ظاهره منطقيّة ذات تشكيك، و الشعر ظاهره إجتماعيّة يتحقّق التواتر فيه بسرعةٍ و بمرتبةٍ عاليةٍ من التداول الجماعي و التواتر النقلي، فبنظمه الصوري يحفظ محتواه، و يقذف بمعناه في بطون التاريخ المستقبل جيلاً بعد جيل، فنحن في القرن الخامس عشر إذا نظرنا إلى أشعار الحميري، المتداولة بين الشيعة و السنّة منذ القرون الماضية، الف نشكّ في وجود فكرة غيبة الإمام المهديّ(عج) في زمان هذا الشاعر، و قصّته و قوله بالكيسانية ثم رجوعه عنها معروفة بين الخاصّة و العامّة، قال الذهبي في سير أعلام النبلاء ج ٨ ص ٤٥ : كان يرى رأي الكيسانيّة ... فقيل إنّه اجتمع بجعفر الصادق فبيّن له ضلالته فتاب انتهى.

و هو يشير إلى أشعاره المعروفة، مثل قوله:

تجعفرت باسم الله و الله اكبر *** و أيقنت أنّ الله يعفو و يغفر

و هذا الشعر كان في أول رجوعه، فلمّا رجع إلى بلاده قال قصيدة أخرى و أرسلها إلى الإمام الصادق عليه السلام، و هي قصيدة رائعة مشهورة معجبة يذكر فيها تفصيل القصّة، و يصرّح بوجود رواية علي بن موسى الرضا عليه آلاف التحيّة و الثنّاء، فكان محضر الإمام(عليه السلام) هناك من أروع المجالس، و من نقل الفريقين الشيعة و السنّة يظهر تواتره لكلّ أحد، و ما ظهر فيه من تأييد الإمام(عليه السلام) و بكائه و إقطاعه و سائر ما جرى بعده يعرفها و ينقلها كلّ من الشيعة و السنّة، و من أدار التفصيل فعليه إثبات هذه الرواية و تصحيح سندها، و لكن مقصودنا منها تصريحه بوجود الرواية في غيبة الإمام(عج) في قوله:

ولكن رويانا عن وصيّ محمد *** وما كان فيما قال بالمتكذّب

بأنّ ولي الأمر يفقد لا يرى *** سنيراً كفعل الخائف المترقّب

فيقسم أموال الفقيد كأنما *** تغيب بين الصفيح المنصب

..... * .....

له غيبة لا بدّ من أن يغيبها *** فصلّى عليه الله من متغيّب

فالسيّد الحميري بشعره المتواتر هذا، قد أوجب تواتر الرواية الناطقة بلزوم غيبة الإمام المهدي عجّل الله تعالى فرجه الشريف، و ألزم كلّ عاقلٍ من البشر، مسلمٍ و كافرٍ، أن يطمئنّ بوجود فكرة الغيبة قبل ولادة الإمام صاحب الزمان(عج) في سنة ٢٥٥ للهجرة، فإنّ السيّد قال هذه القصيدة في سنة ١٤٧ هـ.ق. ، و السيّد نفسه قد توفّي في سنة ١٧٣ هـ.ق.، فهل يبقى ذو مُسكَةٍ يشكّ في وجود فكرة الغيبة و تداولها بعد وقوفه على هذه القصيدة المتواترة بين الشيعة و السنّة؟! كلّا ثم كلّا، إلّا مُتجاهلٍ معانِدٍ مكابرٍ نعوذ بالله تعالى من الشقاء.

و الثالث من الشعراء، الذين قذفوا بشعرهم في بطون التواريخ، ما وضّح بيئتهم الفكريّة المتوفّى سنة (٢٤٦) و تمتاز قصيدته للأجيال القادمة، **السيد الحميري رحمه الله**، أبأنّه آل على نفسه أن ينشدها لأحدٍ قبل الإمام أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه آلاف التحيّة و الثناء، فكان محضر الإمام(عليه السلام) هناك من أروع المجالس، و من نقل الفريقين الشيعة و السنّة يظهر تواتره لكلّ أحد، و ما ظهر فيه من تأييد الإمام(عليه السلام) و بكائه و إقطاعه و سائر ما جرى بعده يعرفها و ينقلها كلّ من الشيعة و السنّة، و من أدار التفصيل فعليه إثبات هذه الرواية و تصحيح سندها، و لكن مقصودنا منها تصريحه بوجود الرواية في غيبة الإمام(عج) في قوله:

ولكن رويانا عن وصيّ محمد *** وما كان فيما قال بالمتكذّب

بأنّ ولي الأمر يفقد لا يرى *** سنيراً كفعل الخائف المترقّب

فيقسم أموال الفقيد كأنما *** تغيب بين الصفيح المنصب

..... * .....

له غيبة لا بدّ من أن يغيبها *** فصلّى عليه الله من متغيّب

فالسيّد الحميري بشعره المتواتر هذا، قد أوجب تواتر الرواية الناطقة بلزوم غيبة الإمام المهدي عجّل الله تعالى فرجه الشريف، و ألزم كلّ عاقلٍ من البشر، مسلمٍ و كافرٍ، أن يطمئنّ بوجود فكرة الغيبة قبل ولادة الإمام صاحب الزمان(عج) في سنة ٢٥٥ للهجرة، فإنّ السيّد قال هذه القصيدة في سنة ١٤٧ هـ.ق. ، و السيّد نفسه قد توفّي في سنة ١٧٣ هـ.ق.، فهل يبقى ذو مُسكَةٍ يشكّ في وجود فكرة الغيبة و تداولها بعد وقوفه على هذه القصيدة المتواترة بين الشيعة و السنّة؟! كلّا ثم كلّا، إلّا مُتجاهلٍ معانِدٍ مكابرٍ نعوذ بالله تعالى من الشقاء.

الرجوع إلى أعيان الشيعة للسيّد الأمين(قده)، و نقلها من العامّة: المقدسي (المتوفّى ٣٥٥ هـ.ق.) في البدء و التاريخ، و ياقوت الحموي (المتوفّى ٦٢٦ هـ.ق.) في معجم الأدباء، و ابن العديم (المتوفّى ٦٦٠ هـ.ق.) في بغية الطلب في تاريخ حلب، و المزي (المتوفّى ٧٤٢ هـ.ق.) في تهذيب الكمال، و العصامي (المتوفى ١١١١ هـ.ق.) في سمط النجوم العوالي ، و غيرهم.

و قد وصف قصيدته ياقوت الحموي في معجم أدبائه: إرشاد الأريب الى معرفة الأديب، بأنّها من أحسن الشعر و أسنى المدائح فقال: (معجم الأدباء ج ٣ ص١٢٨٤) دعبل بن علي بن رزين بن سليمان، و كان من مشاهير الشيعة و قصيدته التائية في أهل البيت من أحسن الشعر و أسنى المدائح قصد بها علي بن موسى الرضا بخراسان فأعطاه عشرة آلاف درهم و خلع عليه بردة من ثيابه، فأعطاه بها أهل قمّ ثلاثين ألف درهم فلم يبعها، فقطعوا عليه الطريق ليأخذوها فقال لهم إنها دارت للّه عزّ و جلّ و هي محرّمة عليكم، فدفعوا له ثلاثين ألف درهم فحلف أن لا يبيعها و أعطوه بعضها ليكون في كفنه فأعطوه كمّا واحداً فكان في أكفانه، و روى انه كتب القصيدة في ثوب و أحرم فيه و أوصى بأن يكون في أكفانه، ثمّ استمرّ ياقوت الحموي في كلامه، و أتى بما يشيّد و نُسَخُ هذه القصيدة ما نحن بصدده من وجود العقيدة المهدوية قبل ولادة الامام (عج)، فإنّه قال: و أخذ يتمرّض و يقول لعلّ.... و لعلّ منّه بأنّ الزيادة مخالفة في بعضها زيادات يظنّ أنّها مصنوعة ألحقها بها أناسٌ من الشيعة، و إنّ موردون هنا ما صحّ منها، قال:

مدارسُ آياتٍ خَلَتْ من تلاوةٍ*** و منزل وحي مقفرُ العَرَصاتِ

إلى قوله:

خروجُ إمامٍ لا محالة خارجٌ*** يقوم على اسم اللّه والبركاتِ

يميّز فينا كلّ حقٍّ وباطلٍ*** ويَجزي على النّعماء والنّقماتِ

فليُحدق العاقلون المُنصفون إلى قوله: «إنّ موردون هنا ما صحّ منها»، و ليلتفتوا أن إخبار دعبل بخروج الإمام المهدي(عج)، الذي كان قبل ولادته بسنين (قريب من خمسين سنة)، من النقل الصحيح الذي لا يظنّ كونه ممّا صنعه الشيعة، بل ممّا لا يستريب فيه عاقل، بل قال السيّد الأمين(قده) في أعيان الشيعة (ج ٦ ص٤١٨) جواباً عن ياقوت: و أقول لعلّ.... و لعلّ منّه بأنّ الزيادة مصنوعة لأنّ فيها ما لم تألفه نفسه و أورد منها خمسة و أربعين بيتاً»
لكن تفريقه و تبعيضه بعض أبيات القصيدة من بعض، ثمّ ذكره البيتين: خروجُ إمامٍ لا محالة خارجٌ.. ممّا يقوّي ما نحن بصدده، و هو اليقين بأنّ دعبل قد ذكر أمر ظهور الامام الحجّة(عج) بمحضر الإمام الرضا(عليه السلام) قبل ولادته(عج) بأكثر من خمسين سنة، فإنّ دعبل و إن كانت وفاته سنة ٢٤٦ هـ.ق. لكنّ إنشاده قصيدته بمحضر الإمام(عليه السلام) كان قريب سنة ٢٠٠ هـ.ق.، و نزول نور خاتم الولاية(عليه السلام) كان في النصف من شعبان سنة ٢٥٥ للهجرة.

و ممّا تأتلف به و عليه قلوب الشيعة و يرتاحون هو ما ظهر من القول و الفعل من الإمام الرضا(عليه السلام) عند سماعه لبعض أبيات قصيدة دعبل، مثل ما نقل المحدثون أنّه لمّا بلغ إلى قوله "أَرَى فَيْئَهُمْ في غيرهم متقسّماً" بكى أبو الحسن الرضا(عليه السلام) و قال صدقت يا خزاعي، فلمّا بلغ إلى قوله: "أَكُفّاً عن الأوتار منقبضات"، جعل أبو الحسن(عليه السلام) يقلّبها و يقول: "أجل و اللّه منقبضات"، و لمّا بلغ إلى قوله: "وإنّي لأرجُو الأمنَ بعد وفاتي" قال له الرضا(عليه السلام): "آمنك اللّه يوم الفزع الأكبر"، فلمّا انتهى إلى قوله: و قبرٌ ببغداد، قال له الرضا(عليه السلام): "أفلا أُلحقُ لك بهذا الموضع بيتين هما قصيدتك؟" قال بلى يا ابن رسول اللّه، فقال عليه السلام: و قبرٌ بطوس الى آخره ، و لمّا بلغ إلى قوله: "خروج إمام ال محالة خارج"، بكى الرضا(عليه السلام) بكاءً شديداً ثمّ رفع رأسه فقال: "يا خزاعي نطق روح القدس على لسانك بهذين البيتين فهل تدري من هذا الامام و متى يقوم؟" فقلت لا يا مولاي إلّا أنّي سمعت بخروج إمامٍ منكم يُطهّر الأرض من الفساد و يملأها عدلاً كما ملئت جوراً، فقال يا دعبل الإمام

بعدي محمد ابني، و بعد محمد ابنه علي، و بعد علي ابنه الحسن، و بعد الحسن ابنه الحجّة القائم المنتظر في غيبته المطاع في ظهوره، و لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطوّل الله عزّ و جلّ ذلك اليوم حتّى يخرج فيملأ الأرض عدلا كما ملئت جورا، و أما متى فإخبار عن الوقت، فقد حدّثني أبي عن أبيه عن آبائه(عليهم السلام) أنّ النبي(ص) قيل له اي رسول الله متى يخرج القائم من ذرّيتك؟ فقال(ص) مثله مثل الساعة التي لا يجليها لوقتها إلا هو ثقلت في السماوات والأرض لا تأتيكم إلا بغتة. (اكمال الدين، ج٢، ص ٣٧٢ _ عيون اخبار الرضا(عليه السلام)، ج ٢، ص ٢٦٦).

و كذا من طريف ما ظهر من الإمام الرضا(عليه السلام) حين إنشاد القصيدة و ما بقيت آثاره عند الشيعة يستمرّون عليه من دون أن يعلموا مأخذه، و هو ما نقله الشيخ آقا بزرگ الطهراني في الذريعة ج ٢٣، ص ٢٤٧ من كتاب مؤجّج الأحزان، أنّ دعبل الخزاعي لما بلغ إلى قوله:

إلى الحشر حتى يبعث الله قائما*** يفرّج عنا الهمّ و الكربات

تهلّل وجه الرضا(عليه السلام) و طأطأ رأسه إلى الأرض و بسط كفّيه و رمق بطرفه إلى السماء و قال: اللهم عجّل فرجه و سهّل مخرجه و انصرنا به و أهلك عدوّه، إلى قوله: اي دعبل هو قائمنا. و لما انتهى إلى قوله:

خروج إمامٍ لا محالة خارج *** يقوم على اسم الله و البركات

قال أبو الصلت فلما سمع الإمام(عليه السلام) ذلك، قام قائما على قدميه و طأطأ رأسه منحنيا به إلى الأرض بعد أن وضع كفّه اليمنى على هامته و قال: اللهم عجّل فرجه و سهّل مخرجه و انصرنا به نصرا عزيزا انتهى.

و بالنتيجة فإنّ محصّلة الجواب عن السؤال الثاني أمر رائع جدا، يعترف و يبتهج به كلّ منصف يعرف دور الشعر في الحفاظ على صيانة محتواه و إبقائه عبر التاريخ.(پنج سؤال و جواب در کتاب بهجة الحجة)

[18] دكتر عصام العماد

[19] اشكال نكني از دوستان حاضر در جلسه درس

[20] سورة العنكبوت، آية ۶۹

[21] جلسه تفسير سوره مباركه ق، مبحث عدم تحريف قرآن،30/01/1393

[22] با عنايت به اينكه موضوع محوري شيوه‌اي فطري در تحقيقات علمي است، ما با كتب فراوان مواجهيم كه از اين شيوه براي پيشبرد مباحث كلامي استفاده كرده‌اند. به‌عنوان نمونه:

١. كتاب فرحة الغري في تعيين قبر امير المؤمنين علي عليه السلام-عبدالكريم بن احمد بن موسى بردزداده سيد علي بن طاووس

المقدمة الأولى في الدليل على أنه ع في الغري حسب ما يوجبه النظر

الذي يدل على ذلك إطباق المنتمين إلى والء أهل البيت ع و يروون ذلك خلفا عن سلف و هم ممن يستحيل حصرهم وأ يتطرق عليهم التواطاة و الافتعال و هذه **قضية التواتر** التي يحكم عندها بالعلم و أن ذلك ثبت عندهم حسب ما دلهم عليه الأئمة الطاهرون الذين هم عمدتنا في الأحكام الشرعية و الأصول الدينية و قد تلقيناها بالقبول من جهتهم ع بمثل هذا الطريق و مهما قال مخالفونا في هذه المقالة من ثبوت معجزات النبي ص و أنها معلومة له فهو جوابنا في هذا الموضع وذ النعل بالنعل و القذة بالقذة و الله يقال ولو كان الأمر كما تقولون لحصل العلم عندنا كما هو عندكم- لأنا نقول **لا خلاف بيننا و بينكم أنه ع دفن سرا و حينئذ أهل بيته أعرف بقبره من غيرهم** و التواتر الذي حصل لنا منهم مما دلوا عليه و أشاروا ببنان البيان إليه و لو كان الأمر كما يزعم مخالفونا لتطرق إليهم اللوم من وجه آخر و ذلك أنه إذا كان عندهم أنه ع مدفون في قصر الإمارة أو في رحبة مسجد الكوفة أو بالبقيع أو بكربلاء كان ينبغي أن يزوروه فيها أو في واحد منها و من المعلوم أنه هذه الأقاويل ليست لواحد فكان كل قائل بواحد منها على انفراده يزور أمير المؤمنين ع في ذلك الموضع كما يزور معروف الكرخي و الجنيد و السري و أبا [أبو] بكر الشبلي و غيرهم و لو أنه ممن يهجر زيارة الموتى أو ال يعتقد فضل أمير المؤمنين و علو محله لما لزمه هذا الإلزام و كيف يكون التواتر حاصلا على ما تقولونه و الكتب مملوءة من الاختلاف على ما قدمناه و لو فرضنا أن الذي صدر عنه التواتر لكم كما تزعمونه يقول خلاف ما نقوله لم نقبله لأن البحث في القبول و عدمه للمتواترات إنما هو قبل أن يقول و أما بعد القبول فلا يلزم منه وقائع الخصم عليه و إلزامه من صدر عنه و التناقض و خاصة إذا كان التواتر ال يلزم منه وقائع الخصم عليه و أيضا أن كل ميت أهله أعلم بحاله في الغالب و هم أولى بذلك من الأباعد الأجانب فكيف إذا كان أهل البيت ع هم المعنون [المعنيون] بهذه المعلومية و هم الذين شرفهم بالخ و عزهم شامخ و قدمهم راسخ لا يفارقهم الكتاب مرافقة أحد الثقلين للآخر اتحادا و موافقة.

و قد حكى أبو عمر الزاهد في كتاب اليواقيت عن ثعلب معنى الثقلين قال سميا بذلك لأن الأخذ بهما ثقيل و الشك أن عترته متفقون على أن هذا موضع قبره لا يرتابون فيه و أصل و يرون عندها آثارا تدل على صدق قولهم و هي كالحجة على المنكر المحاول للتعطيل **و أعجب و الأشياء أنه لو وقف إنسان على قبر مجهول و قال هذا قبر أبي يرجع فيه إلى قوله و كان مقبولا لا ارتياب فيه عند سامعه و يقول أهل بيته المعصومون المعظمون الأئمة إن هذا قبر والدنا و لا يقبل منهم و يكون الأجانب الأباعد المؤونون أعلم به** إن هذا من غريب القول و إذا لم يعلم المجانب قبره فهو غير مقبول لأنه إنما ستر منه و كتم عنه و لم يحط به علما و لو ادعى العلم و الحال هذه كان غير صادق و لكنه لما جهل الحال كل منهم استخرج القول و أجراه مجرى الاجتهاد في الأحكام لما رأى عنده من المرجح له و إن لم يكن له علم بالحقيقة فيه كما ذكرناه و نقل الناقل عن هذا الجاهل بالأمر على ما عنده من جهالته و استمرت القاعدة الجهلية من تلك الطبقة إلى الطبقة الثانية تلقيا لذلك الجهل الأول فأهله و أعيان خواصه أولى بالمعرفة و أدرى و اهل و قد ذكرنا فيما يأتي السبب الذي أوجب إخفاء قبره ع و لا شك أن ذلك سبب الاختلاف فيه و الأئمة الطاهرون ع لو أشاروا إلى قبر أجنبي لقلدوه فيه فكيف و هم الأئمة و الأولاد فلهم الرجحية من جهتين ظاهرتين و الله الموفق و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم (فرحة الغري في تعيين قبر أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام في النجف، ص: 13-١۶)

٢. کتاب **فدک فی التاریخ** شهید صدر

بهعنوان نمونه در این کتاب میخوانیم:

اذا كان التجرد عن المرتكزات والأنانة في الحكم والحرية في التفكير شرطاً للحياة الفكرية المنتجة ، وللبراعة الفنية في كل دراسة عقلية مهما يكن نوعها ، ومهما يكن موضوعها ، فهي أهم الشروط الأساسية القائمة بناء تاريخي محكم القضايا السالفة ترتسم فيه خطوط حياتهم التي صارت ملكاً للتأريخ ، ويصور عناصر شخصياتهم التي عرفوها في أنفسهم أو عرفها الناس يومئذ

فيهم ، ويتسع لتأملات شاملة لكل موضوع من موضوعات ذلك الزمن المنصرم يتعرف بها على لونه التاريخي والاجتماعي ووزنه في حساب الحياة العامّة أو في حساب الحياة الخاصة التي يعني بها الباحث وتكون مدار لبحثه كالحياة الدينية والاخلاقية والسياسية إلى غير ذلك من النواحي التي يأتلف منها المجتمع الإنساني على شرط ان تستمد هذه التأملات كيانها النظري من عالم الناس المنظور لا من عالم تبتدعه العواطف والمرتكزات ، وينشئه التعبد والتقليد لا من خيال مجنح يرتفع بالتوافه والسفاسف إلى الذروة ، ويبني عليها ما شاء من تحقيق ونتائج. لا من قيود لم يستطع الكاتب ان يتحرر عنها ليتأمل ويفكر كما تشاء له أساليب البحث العلمي النزيه.

واما إذا جئنا للتاريخ لا لنسجل واقع الأمر خيراً كان أو شراً ولا لنحبس دراستنا في حدود من مناهج البحث العلمي الخالص ولا لنجمع الاحتمالات والتقديرات التي يجوز افتراضها ليسقط منها على محك البحث ما يسقط ويبقى ما يليق بالتقدير والملاحظة ، بل لنستلهم عواطفنا وموروثاتنا ونستمد من وحيها الاخاذ تاريخ اجيالنا السابقة ، فليس ذلك تاريخاً لاوُلئك الأشخاص الذين عاشوا على وجه الأرض يوماً ما وكانوا بشراً من البشر تتنازعهم ضروب شتى من الشعور والاحساس ، وتختلج في ضمائرهم ألوان مختلفة من نوازع الخير ونزعات الشر ، بل هو ترجمة لاُشخاص عاشوا في ذهننا وطارت بهم نفوسنا إلى الآفاق العالية من الخيال.

فاذا كنت تريد ان تكون حراً في تفكيرك ، ومؤرخا لدنيا الناس لا روائيا يستوحي من دنيا ذهنه ما يكتب ، فضع عواطفك جانباً أو إذا شئت فاملأ بها شعاب نفسك فهي ملكك لا ينازعك فيها أحد ، واستثن تفكيرك الذي به تعالج البحث فانه لم يعد ملكك بعد ان اضطلعت بمسؤولية التاريخ وأخذت على نفسك ان تكون اميناً ليأتي البحث مستوفياً لشروطه قائماً على اسّس صحيحة من التفكير والاستنتاج.

كثيرة جداً هذه الأسباب التي تحول بين نقاد التاريخ وبين حريتهم فيما ينقدون وقد اعتاد المؤرخون أو أكثر المؤرخين بتعبير أصح ان يقتصروا على ضروب معينة من هندسة الحياة التي يؤرخونها وأن يصوغوا التاريخ صياغة قد يظهر فيها الجمال الفني احياناً حينما يتوسع الباحث في انطباعاته عن الموضوع ، ولكنها صورة باهتة في أكثر الاحايين ليس فيها ما في دنيا الناس التي تصورهم من معاني الحياة وشؤونها المتدفقة بألوان من النشاط والحركة والعمل وسوف تجد فيما يأتي امثلة بمقدار ما يتسع له موضوعنا من الزمن الدقيق الذي ندرسه في هذه الفصول أعني الظرف الذي تلا وفاة النبي صلىاللهعليهوآلهوسلم وتقررت فيه المسألة الأساسية في تاريخ الإسلام على شكل لا يتغير ، وهي نوع السلطة التي ينبغي أن تتولى أمور المسلمين ..(فدک فی التاریخ، ص ۳۰-۳۱)

أنّ بعد أن جعل مسألة فدك من الأحاديث التي لا تنتهي إلى مقطع للقول متفق عليه رأى ان فيها حقيقتين لا مراء فيهما ولا جدال (أحداهما) ان ّالصديقة أرفع من ان تنالها تهمة بكذب والأخرى ان ّالصديق أجل من ان يسلبها حقّها الذي تثبته البيّنة. فإذا لم يكن في صحة موقف الخليفة واتفاقه مع القانون جدال ففيم الجدال الذي لا قرار له ولم لا تنتهي مسألة فدك إلى مقطع للقول متفق عليه.

وأنا أفهم ان ّللكاتب الحرية في ان يسجل رأيه في الموضوع أي موضوع كما يشاء وكما يشاء له تفكيره بعد أن **يرسم للقارئ مدارك ذلك الرأي** وبعد أن **يدخل تقديرات المسألة كلّها في الحساب ليخرج منها بتقدير معين** ولكني لا أفهم ان يقول ان ّالمسألة موضوع لبحث الباحثين ثم لا يأتي إلا برأي مجرد عن المدارك يحتاج إلى كثير من الشرح والتوضيح وإلى كثير من البحث والنظر فإذا كانت الزهراء أرفع من كل تهمة فما حاجتها إلى البيّنة ؟ وهل تمنع التشريعات القضائية في الإسلام عن ان يحكم العالم استناداً إلى علمه ؟ واذا كانت تمنع عن ذلك فهل معنى هذا ان يجوز في عرف الدين سلب الشيء من المالك ؟ هذه أسئلة ومعها أسئلة أخرى

أيضاً في المسألة تطلب جواباً علمياً، وبحثاً على ضوء أساليب الإستنباط في الإسلام.

واريد ان أكون حراً واذن فاني استميح الأستاذ ان الاحظ ان تزكيه موقف الخليفة والصديقة عاماً مر غير ممكن ، لأنّ الأمر في منازعتهما لو كان مقتصراً على مطالبة الزهراء بفدك وامتناع الخليفة عن تسليمها له لعدم وجود مستمسك شرعي يحكم بواسطته لها بما تدعيه وانتهاء المطالبة إلى هذا الحد لوسعنا ان نقول انّ الزهراء طلبت حقّها في نفس الأمر والواقع (همان، ص ۳۸)

۳. کتاب موجز فی اصول الدین: المرسل، الرسول، الرسالة شهید صدر

این کتاب نیز رویکردی نوین به مسائل کلامی دارد و پای نظریّه استقرا و حساب احتمالات را به مباحث معرفتی و کلامی باز کرده است. نقطه بدیع در این کتاب، مطرح کردن استدلالات علمی و استقرائی در کنار استدلال فلسفی است:

وسنعرض فيما يلي نمطين من الإستدلال على وجود الصانع الحكيم سبحانه، يتمثل في كل منهما معطيات الحس والتجربة من ناحية وتنظيمها عقلياً وإستنتاج أن للكون صانعاً حكيماً من خلال ذلك .

والنمط الأول: نطلق عليه اسم الدليل العلمي، أو الإستقرائي.

والنمط الثاني: نطلق عليه اسم الدليل الفلسفي.

وستبدأ فيما يلي بالدليل العلمي، ولكن قبل هذا يجب أن توضح ما نقصده بالدليل العلمي.

ان الدليل العلمي هو كل دليل يعتمد على الحس و التجربة و يتبع منهج الدليل الاستقرائي القائم على حساب الاحتمالات و على هذا فالمنهج الذي نتبعه في الدليل العلمي، لاثبات الصانع تعالى هو منهج الدليل الاستقرائي القائم على حساب الاحتمالات و من اجل ذلك نعبر عن الدليل العلمي لاثبات الصانع بالدليل الاستقرائي.(موجز فی اصول الدین، ص ۱۹-۲۰)

برهان نظم، یکی از مصادیق دلیل علمی یا استقرائی است که در ادامه به تفصیل به آن پرداخته شده است.

۴. کتاب بحث فی اصول الدین

شهید صدر رحمه‌الله این نوشته را با نوشته ای تفصیلی تر در این حوزه تکمیل کرد که متأسفانه به وسیله رژیم بعث عراق توقیف و مصادره شد و اثری از آن در دست نیست:

بعد أيام من فراغه من (موجز في أصول الدين)، شرع السيد الصدر في كتابة (بحث في أصول الدين)، وهو كتاب دراسي في أصول الدين تمتزج فيه المقدمة المعهودة للطبعة الثانية من الفتاوى الواضحة بقدر كبير من أبحاث **فلسفتان بجزء معتد به من نظريتان في الأسس المنطقية للاستقراء** لكي يكون كتاباً دراسياً حديثاً في أصول الدين إن شاء الله تعالى...(محمدباقر الصدر السيرة و المسيرة، ج ۳، ص ۳۰۷)

...هذا وقد أشار السيد محمد باقر الحكيم إلى هذا البحث ، وكذلك السيد عمار أبو رغيف حين قال: «عكف السيد الشهيد في أخريات أيامه على كتابة بحث مفصل ومنهجي لدراسة العقيدة الإسلامية، وللسيد رأي في المنهج الكلامي قال لي يوماً: (إن لدي إشكالاً على التفكير الكلامي برمته)

وكان السيد محمود الخطيب قد رأى بين يدي السيد الصدر دفتراً أحمر اللون يقع في مائتي صفحة، وكان يكتب فيه فسأله عن محتواه فقال له: هذا كتاب في العقيدة، فسأله: يعني مثل شرح التجريد؟!»، فأجاب : على نمطه **ولكن بلغة عصرية.**

وقد انشغل في فترة الحجز سنة ١٣٩٩ - ١٤٠٠ هـ بإكمال هذا الكتاب، ولكنه صودر من قبل البعثيين. (نفس المصدر، ص ٣٠٨-٣٠٩)

٤. الموسوعة الفلسفية المقارنة ركيفية تحليل الذهن البشري

اين كتاب نيز از جمله مواردي است كه سوگمندانه به دست ما نرسيده است، كتابي كه به واور شهيد صدر فاصله بين كتابهاي فلسفتنا، موجز في اصول الدين و الاساس المنطقية را پر مي ساخته است:

كان للسيد الصدر على المستوى الدراسي - إضافة إلى درس الفقه الصباحي ودرس الأصول المسائي - مجلس درس ثالث في بيته عصراً للخواص من تلامذته، كانت موضوعاته فقهية لمدة من الزمن ثم تحول في الفترة الأخيرة من حياته إلى بحث فلسفي في كيفية تحليل الذهن البشري) وكثيراً ما كانت تدور في هذا الاجتماع قضايا سياسية واجتماعية وغيرها "، وكان هذا البحث مقدمة لكتاب فلسفي معمق ومقارن بين آراء الفلاسفة القدامى والفلاسفة الجدد وبدأ ببحث تحليل الذهن البشري ولم يوفق لإكماله والى نعلم بمصير ما كتبه في ذلك ولعله صودر من قبل السلطة ضمن ما صودر من كتبه ومقتلكاته.

وقد بحث هذا البحث لما يقرب من سنة، وكان في أيام انتصار الثورة الإسلامية لا يزال قائماً. وكان يعقده عصر كل يوم - عدا يوم الأربعاء - ، وكان يحضره مجموعة من طلابه نعرف منهم: السيد محمود الهاشمي، السيد محمد علي الحائري ، السيد علي أكبر الحائري - الذي حضر نوزل عند طلب السيد الصدر لله - السيد عبد العزيز الحكيم، السيد صدر الدين القبانجي، السيد محمد باقر المهري والشيخ محمد رضا النعماني الذي كان دائم التواجد مع السيد الصدرية.

وكان يحضر البحث ويلقيه عليهم في الجلسة، ومن ثم تدور حوله النقاشات ويدون السيد ملاحظاته الخاصة، وهكذا...

ولا يبدو أن أحداً يذكر شيئاً حول الخطوط العامة لذلك البحث، إلا أن السيد محمد الحيدري ينقل عن السيد الصدر أن **كتابه هذا يملأ الفراغ بين (فلسفتنا) و (الأسس المنطقية للاستقراء) و (المرسل الرسول، الرسالة)، وقد توصل فيه إلى إثبات نظرية العلة والمعلول بطريقة علمية.** وقد ذكر السيد الصدر له أنه طرح هذا البرهان على العديد ممن اجتمع بهم من الموجودين في النجف وأ الذين زاروه في تلك الفترة، فلم يجد من هو بمستوى هذا الدليل والبرهان. وقد شعر السيد الحيدري حينها بمعاناة السيد الصدر في وحدته العلمية.

ويؤكد السيد الحيدري أن السيد الصدر له كتب عظم هذا الكتاب، وقد بيض الشيخ محمد رضا النعماني ثلاثة دفاتر من فئة المئة ورقة، إلا أنه لم يكمل تأليفه، وصودر من مكتبته من قبل مديرية الأمن العامة).

يقول السيد محمود الهاشمي: .... حينما أقدمت على الجناية التاريخية العظمى في هذا العصر بالاعتداء على أستاذنا إلى محراب شهادته وصادرت مكتبته وكل ما كان فيها من نفائس الفكر والتراث ما أحوج الإسلام في عصرنا الحاضر إليها. **ومن أنفس ما كان ضمن تلك الكتابات دراسة حديثة تفصيلية عن الفلسفة الإسلامية المعمقة مقارناً مع أدق وأحدث نظريات الفكر الفلسفي القديم والمعاصر كان قد شرع في تحريرها في ضوء**

منطق الاستقراء الذي أسس مناهجه وقواعده....

ويقول السيد عمار أبو رغيف: ويخيل لي أن دي القدر ولو لم تعالج المعلم الشهيد بالقتل، لكان منه الجديد في هذا المضمار حقل نظرية الوجود وأبحاث (الميتافيزيقيا) في الفلسفة الإسلامية. فقد كان يتحفظ على كثير من آراء السلف، ورغم تحفظه العام تسرب على لسانه الكريم أسرار تطلقها كلمات موجزة، صغى لها بعض المقربين من طلابه تنبئ بتحول كبير سيطر ًعلى نظرية الوجود وأبحاث (الميتافيزيقيا). وقد كان السيد الشهيد في خيفة وتردّ وهو على أعتاب طرح هذا التحول. ولعل العقل لم يبلغ الرشد الكافي لقبول تلك الألفكار، فقدر ربالعقل لتلك الألفكار أن تحلق في عالمه، وبقيت نفوس مخلصة تتوق إليها، عسى أن يحدث الله بعد ذلك أمر ً

يقول الشيخ محمد رضا النعماني: ولقد سمعت سماحة آية الله السيد كاظم الحائري ينقل عنه أنه (رضوان الله عليه) كان يستطيع نسف الفلسفة الأفلاطونية، بل كان قد بدأ بذلك على مستوى الأحاديث والأبحاث الخاصة بينه وبين بعض طلابه، ولم يبرز ذلك على شكل كتاب لأن قسما ًمن الناس يؤمنون بالله من خلال هذا الطريق فلم يجد ضرورة أو حاجة تستلزم الخوض في هذا الموضوع. ومن المؤكد أن عمله هذا - ولو حققه - فسوف يجعله على رأس قمة فلاسفة العالم، ولكانت مكانته الاجتماعية والعلمية قد تتجاوز العالم الإسلامي إلى العالم كله، ومع ذلك فقد قدم المصلحة الدينية على ما كان سيحصل عليه من شهرة ولو أنه حقق ذلك المشروع الفلسفي(محمد باقر الصدر السيرة و المسيرة، ج ٣، ص ٤٠٧-٤٠٨)

بازبینی #1
ایجاد شده 4 سپتامبر 2025 12:30:58 توسط ... .
به روزرسانی شده 11 سپتامبر 2025 11:34:19 توسط ... .